

کتاب

# عروة الوثقی

تألیف

حضرت آية الله حجة الاسلام

آقای آقا سید حسین آقا عرب باغی دام بقائه

---

چاپ دوم

---

چاپخانه آفتاب

## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

در بیان فهرست و ذکر مطالب این کتاب عروة وثقی از مقدمه و فصول اما مقدمه و اول کتاب در نقل ایرادات علماء نصاری بر مذهب اسلام و ذکر جوابهای ایشان بر وجه اختصار و ذکر جوابهای تفصیلی در فصول آتیه .

فصل اول در بیان اثبات حضرت واجب الوجود و توحید و سایر صفات کمالیه او اجمالاً .

فصل دوم در بیان اثبات حجت و نبوت مطلقه و ذکر لابد بودن از حجت ناطق و عدم کفایت کتابهای صامت از حجت در هر زمان .

فصل سیم در بیان اثبات وجوب عصمت در حجت ناطق در جمیع او ان بادلل اجمالی و با ده دلیل تفصیلی .

فصل چهارم در بیان وجوب ظاهر بودن حجت ناطق در هر زمان با نفس خود و یا نائب او از قبل او باشد دلیل و لزوم اظهار دعوت او و اشتهار این از او با سه دلیل و جواب پادری امریکائی .

فصل پنجم در بیان طریق معرفت حجت ناطق در این زمان و ذکر و اثبات نبوت حضرت محمد (ص) بن عبدالله و امامت اوصیاء او و اثبات خلافت حضرت حجت بن الحسن (ع) و جواب از شبهة غیبت او و راه معرفت نائبان او .

فصل ششم در بیان وجوب رجوع مردمان در این زمان بر نائبان او و بیان چهار مرتبه ایشان و ذکر محل نیابت از امام (ع) .

قال الله تعالى لا اكره في الدين قديين الرشد من الغي  
فمن يكفر بالطاغوت و يؤمن بالله فقد استمسك بالعروة  
الوثقى لا انفصام لها

# كتاب العروة الوثقى

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي و فقنا لتحرير العروة الوثقى في الرد على مذهب اليهود  
و النصارى و ارشدنا الى سبيل الايقان في فهم معالم الدين و الايمان و عرفنا  
معرفة حجته في كل عهد و او ان و يسرنا طريق العلم بها في جميع الازمان و  
بوجوب وجودها بين الانام في جميع الاعصار و الايام الذي جعل على معرفتها  
الدلائل و البرهان و اوعده على من عمى عنها و انكرها بالعذاب و الخذلان  
و الصلوة و السلام على خاتم حججه المبعوث الى الانس و الجن الذي خلف  
في امته العترة و القرآن و امرهم بالتمسك بهما في الاظهار و الابطان و على  
اله و اوصيائه امناء الرحمن الذين بهم هداية الناس الى يوم الحساب و الميزان  
و اللعنة الدائمة على اعدائهم و منكريهم اتباع الشيطان .

اما بعد جنين گوید احقر نجانی حسین بن نصر الله بن صادق الموسوی الحسينی  
الارومیة عامله الله بلطفه الخفی والجلی که یکی از برادران ایمانی کتابی بنزد این فانی  
آورد از کتب علمای نصاری در رد دین اسلام و از احقر التماس کرد که در ابطال  
کلمات باطل و سخنان لاطایل آن کتابی نوشته شود تا اهل اسلام و عوام مسلمین  
جواب مزخرفات آنرا بدانند و گفت و خدمتی بدین اسلام کرده و مرد مرا در دین  
اسلام با بصیرت نموده باشید و حقیر ملاحظه کرد که اگر بر جمیع گفته های او رد  
و بر هر کلمه جواب نوشته شود این بطول خواهد انجامید نه در اوقات حقیر آن  
کنجایش و نه در دماغ کار قارئین آن قدر وسعت دارد که صرف تمامی مهملات آن

معترض نماید و از این جهت بنا را باختصار گذاشت و حاصل اعتراضات معترض بر مسلمین در جمله راجع بود بر اینکه طریق عبادت و پرستش در این ازمنه منحصر است بکتابهاییکه در دست جماعت نصاری و یهود است که مشتمل بر قصص و حکایات و مقداری از احکام است و استدلال کرده باینکه عقول نمیتواند بداند طریق طاعت و راه نجات را نتیجه آنکه حجت خداوند و پیمودن راه نجات در این زمان مقصور است بکتابهای انبیای بنی اسرائیل و تبعیت آنها و آن جاهل کودن ندانسته که اولاً آن کتابها حاوی جمیع احکام و احتیاجات بشر نیست زیرا که بر فرض صحت و اعتماد بر آنها و قطع نظر از تغییر و تبدیل و تحریف در آنها غالب آنها قصص و اخبار است که بلا شك تألیف بعضی علمای یهود و نصاری است نه اینکه در عصر پیغمبران و باطلاع ایشان بلکه کتاب هر يك از انبیاء پس از مدتی از زمان آنها نوشته شده چنانکه تعدد اناجیل از این امر حاکی و شاهد عادلست که بوحی خداوند و در زمان حضرت عیسی (ع) میبود يك انجیل میبود نه چهار انجیل بلکه بیشتر او چهل و پنجاه انجیل که اکثرش معدوم و مقفود و یا اینکه از کثرت مخالفت با همدیگر مکتوم گردیدند شاهد قضیه آنکه فعلاً عدد انجیلها به هفت و متیقن آن بحقیق بخش انجیل رسیده که یکی از آنها انجیل برناوا است که در این نزدیکی طبع و نشر شده از جانب مسلمین در مصر و منافات کلی دارد با اناجیل اربعه حاضره تا آن دیگرها هم پیدا بشود به بینیم عددش بچه بالغ میشود و هر يك چه میگوید در خلاف دیگری خلاصه بعد از حذف اخبار و حکایات جز اندکی راجع باحکام در آنها چیزی نخواهد ماند .

و ثانیاً ندانسته است که کتاب چیزست صامت و غیر ناطق و آن در حجیت تمام نمیباشد زیرا که قابل است بهر گونه تأویل و هر کس آنرا با رای خودش تأویل میکند و با مقتضای هوایش میگوید و جمیع مردمان از آن رای و هواحالی و باخبر نمیشوند و در واقع عمل ایشان برآی و هوا میشود نه برحق و حقیقت .

و ثالثاً اگر کتابهای انبیاء سلف بر زمان آتیه در حجیت کافی میشد هر آینه کتب سابقه بر انجیل مثل توریة و کتب سایر انبیاء حجت میشد و بآمدن عیسی (ع) حاجت نمیشد و مردم بعد از توریة موسی محتاج بر انجیل نمیشدند .

و ایضاً آن مسکین جاهل گمان کرده و بخیال خودش دلیل آورده که طریق معرفت پیغمبران و اوصیاء ایشان در غیر زمان خودشان و بعد از رحلت آن برگزیدگان منحصر است بر خبر دادن و روایت نمودن و نقل کردن و شهادت گفتن و این خبر و نقل و روایت و شهادت از مدعی قبول نیست و از امت يك پیغمبر شنیده نمیشود هر چندیکه زیاد باشند و بمجرد همین گمان آن جاهل نادان پیغمبر بودن حضرت ختمی مرتبت را (ص) نگاه کرده و گفته است که رسالت او ثابت نشده مگر بشهادت امة خودش و پیغمبری محمد بن عبدالله (ص) را کسی نگفته بغیر از اهل اسلام و نقل و روایت نکرده مگر کسانی که باو ایمان آورده و شهادت و نقل و روایت از اهل اسلام قبول نیست زیرا که ایشان در این خصوص مدعی میباشند و بر طبق هر مدعا شاهد و بینه لازمست و بر نبوت او کسی جز پیروان او شاهد نیست .

پس جواب مختصر از این گمان آن نادان آنکه اولاً راه معرفت و شناسائی پیغمبران و اوصیاء ایشان منحصر بر خبر و نقل و شهادت خارجی نیست زیرا که ایشان نبوت خودشان را در زمان خودشان با معجزات باهرات ثابت کرده اند و این قضیه در حق خاتم الانبیاء (ع) در درجه اقصای نبوت و وضوحست چه معجزات و خوارق عاداتی که از آنحضرت با انواع و اقسام در مقامات مختلفه ظهور و بروز کرده از هبجیک از انبیای سلف بآن کثرت ظهور و بروز نکرده چنانکه متون اخبار و تواریخ معتبره بآن مشحونست و علاوه بر این در آیات قرآنی بیعض آنها نیز اشاره است علاوه بر این کتاب آنحضرت که قرآن مجید است معجزه باقیه ایست از چندین جهة برای زمان آتیه که شرح آن در کتب مفصله مبسوط است و لایق حال این مختصر نیست چنانکه اطلاع از معجزات آنحضرت نیز همین طور محتاج رجوع بکتب مؤلفه در آن باب است ثانیاً آنقدر معجزات و خارق عادات از آنحضرت و اوصیاء او بیعد از زمان خودشان صادر شده که با آنها نبوت و وصایت آنها بطور کامل ثابت و محقق میشود مثل کرامات و معجزات لاتعد و لاتحصائیکه از مشاهد متبرکه ایشان ظهور کرده در هر زمان که دوست و دشمن را مجال شك و انکار نمانده و مثل خبرهاییکه در زمان خودشان که از زمان آتیه داده اند که هر يك در زمان موعود بر طبق آن

واقع شده و سلسله این وقوعات از زمان رحلت آنحضرت ابتدا کرده تا الی یومنا  
 هذاهم چنین اخباریکه اوصیای آنحضرت داده اند از حوادث آینده از زمان آنحضرت  
 شروع کرده بواقع شدن تا باین زمان و از جمله آنهاست خبر از تغلب بنی امیه و  
 بنی عباس بر مملکت اسلام و مدت سلطنت هر يك از آندو خانواده و خبر از غلبه  
 مغول بر ممالک اسلام و خبر از سلطنت صفویه و خبر از آمدن روسها باذربایجان و  
 خبر دادن از اروپا و خبر از نسل آنسرور از یکنفر دخترش و اینکه یازده امام از نسل او میآید  
 و یازدهم آنها که امام دوازدهم است همان اوست و با او هم کنیه است و هیچکسی  
 را حلال نیست که هم اسم و هم کنیه آنحضرت را در خود جمع کند مگر بهمان امام  
 دوازدهم و اینکه همین امام غیبت میکند و از انظار غایب میشود و لکن فیض او در  
 ایام غیبت مانند آفتاب از پس سحاب بمردمان میرسد و آن امام است که در آخر  
 الزمان بامر خداوند تعالی ظهور میکند و روی زمین را با عدل و داد پر میکند بعد از  
 اینکه از ظلم و جور پر کشته بود و اینکه در ظهور آن امام (ع) حضرت عیسی (ع)  
 از آسمان بزمین نزول میکند و آنحضرت بحضرت عیسی (ع) میفرماید که مقدم شو  
 برای امامت در نماز و حضرت عیسی (ع) گوید که امروز حجت خدا و امام عصر توئی  
 و کسیرا نمی رسد که بر تو تقدم جوید و از این قبیل اخبار خیلی بسیار است .

و ثانیاً همین اهالی اسلام که بر پیغمبر بودن آنحضرت اعتقاد کرده اند و مدعی  
 حقیقت اسلام و صدق نبوت آنحضرتند هیچکدام از ایشان از آسمان نیامده اند و  
 با آن پیغمبر از اول رفیق و مهربان و شفیق نبوده اند و بلکه اکثر ایشان با او در  
 مقام عداوت و تکذیب بوده اند و بعد از دیدن آیات و معجزات باهرات از او ایمان  
 آوردند و او را تصدیق کردند و اکثر امت او از جماعت یهود و نصاری و مجوس بودند  
 که از دین خود عدول کرده و بر او ایمان آوردند زیرا که معجزات دیدند و صدق  
 او را دانستند و خبر و روایت و نقل و شهادت این جماعت که در اول از یهود و نصاری  
 بودند در پیغمبر بودن او چرا قبول نشود و ایشان در زمان بعثت او مسلمان نبودند  
 و آن جماعت مثل یهودان و نصاری این زمان اول تکذیب میکردند و بعد از آنکه

مسلمان شدند ایشان بچه سبب در سلك مدعی شدند و چه چیز ادعا کردند بر نفع خودشان که بجهت آن نقل و روایت و خبر و شهادت ایشان باید قبول نشود.

وثالثاً اگر نقل و شهادت امة خود پیغمبر در رسالت او قبول نشود چنانکه آن نادان گفته پس شهادت مسیحیان در پیغمبر بودن حضرت عیسی (ع) در نزد یهودیان قبول نیست زیرا که جماعت نصاری در این امر مدعی میباشند و نیز شهادت یهود در پیغمبر بودن حضرت موسی نزد مجوس قبول نیست و همچنین شهادت امة هر پیغمبری در پیغمبر بودن او قبول نمیشود تا نبوت حضرت آدم و بنابراین لازم میشود که حضرت عیسی (ع) و موسی (ع) و ابراهیم (ع) و نوح (ع) و آدم (ع) هیچیک پیغمبر نباشند و در اینصورت آیا پیغمبر بودن ایشان بعد از رحلت خودشان بر دیگران از کدام طریق ثابت خواهد شد و خود نصاری پیغمبر بودن حضرت عیسی (ع) را بچه چیز معلوم خواهند کرد.

و اگر جماعت یهود بگویند که شما مسلمانان اقرار و شهادت دارید بر نبوت حضرت موسی (ع) و عیسی (ع) و ما شهادت نداریم بر نبوت پیغمبر شما پس در جواب ایشان گفته میشود اولاً جماعت یهود شهادت دارند بر نبوت حضرت نوح (ع) و حضرت ابراهیم (ع) و شهادت امت آنها بر نبوت حضرت موسی (ع) و حضرت عیسی (ع) معلوم نیست همچنین نصاری اقرار میکنند بر نبوت حضرت موسی (ع) و یهود اقرار ندارند بر نبوت حضرت عیسی (ع) و از اینجهت بود که او را بدار کشیدند و بنابراین لازم آید که حضرت عیسی (ع) پیغمبر نباشد و نیز حضرت موسی (ع) نبوت نداشته باشد.

وثانیاً اگر شهادت اهل اسلام و اقرار آنها در نبوت حضرت موسی (ع) و عیسی (ع) و سایر انبیاء قبولست پس چرا در نبوت حضرت محمد (ص) قبول نمیشود آیا اهل اسلام چه نفع جلب میکنند و چه منفعت دارند در شهادت بر نبوت حضرت محمد (ص) با آنکه مسلمین را در این شهادت مکلف شدنست با احکام شرع آنحضرت از قبیل صوم و صلوة و حج و جهاد و خمس و زکوة و حد و دودیات و این مالا و حالا بر ضرر ایشانست نه بر نفع ایشان و برخلاف نفس و هوا است و درینصورت چطور ایشانرا در اینمورد مدعی

ذی نفع و مردودالشهاده میتوان تصور کرد.

وثالثاً اهل اسلام بنبوت آنموسی (ع) و عیسی (ع) و بر آن تورا و انجیل  
 قائل میباشند که بر نبوت حضرت محمد (ص) که خاتم انبیاء است و بر حقانیت دین  
 او که اسلامست خبر داده و در کتاب خود بر امت خود بعثت او را و جانشینهای او را  
 که ائمه اثنی عشرند اطلاع داد نه بر نبوت موسی و عیسی موهوم و بر تورا و انجیل  
 مجهول که معتقد شما و مستند شما است پس اگر فرضاً يك موسائی با این تورا حالیه  
 که مملو از کفر و زندقه است و يك عیسائی هم با این اناجیل مختلفه که مملو از  
 اکاذیب و اباطیل است آمده اند مسلمین نه خود ایشانرا میشناسند و نه بر کتب آنها  
 معتقدند ولی چون همچو موسی و عیسائی نیامده و جز این نیست که کتب موسی و  
 عیسائی که آمده و از آمدن خاتم انبیاء (ص) و اوصیای او خبرها داده اند و ما هم  
 چنانکه بتمام انبیای الهی و کتب آنها معتقدیم بنبوت موسی و عیسی مزبور هم معتقدیم  
 نهایت کتب آنها را محرف میدانیم بدلائل بسیاری که ذکر آنها موجب تفصیل زیاد  
 است و همین کتابهای محرف و پراز خرافات است که آن مسکین یاوه گو حجت خدا  
 دانسته و تکلیفرا در این زمان که علوم و معارف بشر ترقیات فوق العاده کرده است  
 منحصر کرده بر عمل و اعتقاد بآنها و حقیر دوازده کلام و آیه از آن کتب در کتاب  
 کشف الحجاب شاهد و نمونه آورده ام بر بطلان مذهب یهود و نصاری در این زمان  
 هر که تفصیل خواهد رجوع بآنکتاب نماید و بدانکه این القآت و شبهات برای  
 آنمسکین و امثال او از آنجهت عارض میشود که اساساً ایشان حجت ناطق خداوند را  
 که در هر زمان وجود او لازمست نشناخته اند و بلکه بلزوم او اعتراف هم نداشته اند  
 و اگر اینگونه اشخاص حجت ناطق را که حافظ دین و کتاب خداوند است میشناختند  
 البته اینگونه شبهات نه در قلوب خودشان خطور میکرد و نه بر نشر اینگونه مقالات  
 که سر تا پا ضلالتست مباشرت میکردند و احقر در اینجا تا جواب آنمسکین عوام بر وجه  
 تمام گفته شود و برای او و امثال او شبهه و شکر امجالی نماند بشرطیکه انصاف نمایند  
 لابد است از اینکه شرحی مجمل و مختصر و مفید در معرفت باری تعالی و حجت او  
 بنکارد و بنا را در اینمورد بشش فصل گذاشته و بعون الله تعالی میگوید.



## فصل اول در بیان معرفت باری تعالی

که اصل و اساس جمیع معارف و کلید کلیه علوم و فضایل است

اعلم ایها القاری و اخ النوعی چنانکه بر بندگان واجبست معرفت خداوند بوجوب عقلی و فطری همچنان واجبست بخداوند بیان معرفت خود بر ایشان باقتضای لطف و اتمام حجت و ارکان بیان خداوند یعنی با آنچه هائی که بندگان میتوانند خداوند را بشناسند چهار چیز است که با قلم قدرت با خط جلی در صفحه کائنات نوشته است و یا چهار درس است که با آنها تکمیل میشود معرفت خداوند نسبت بقوه معرفت بندگان «ورنه سزاوار خداوندیش کس نتواند که بجا آورد» اول دلالت است بوجوب وجود خود دویم تعریف وجود خود است و تقدیس آن از نقایص یا کمال مطلق آن سیم تعلیم ببندگانست وحدت و توحید خود را چهارم بیانست بر ایشان حکمت و عدل خود را و تعلم این دروس چهارگانه که بیانات خداوندیست بحکم «فخلقت الخلق لکی اعرف» مخلوق خلق کردم تا اینکه شناخته شوم واجب و لازمست و جمیع این بیانات را تفصیلا ببندگان رسانیده و عذری برای احدی از عوام و خواص در جای نگذاشته بطوریکه هر عوام صرف بقدر قوه خود میتواند که از آن دروس چهارگانه حظ و نصیب خود را ببرد چنانکه بعد از این معلوم و معین خواهد شد.

معلومست و قتیکه بیانات الهیه در آفاق و انفس بچهار قسم یعنی مفهوم خارجی که از مشاهده اوضاع خلقت در ذهن انسانی حاصل میشود چهار قسمت شد پس معرفت الله که بر بندگان واجبست ارکان آن نیز چهار چیز میشود اول آنها اقرار کردنت بوجوب وجود واجب الوجودی که خالق تمام موجودات بوده باشد از جهت اضطرار هر مصنوع بصانعی و احتیاج هر مخلوق بخالقی خواه از قبیل جماد باشد و خواه از قبیل نبات و یا از قبیل حیوان زیرا که هیچ مصنوعی صانع خود نتواند شد و همچنین هیچ مخلوقی خالق خود چنانکه این مسئله امریست بدیهی و علاوه اگر شیئی خالق خود باشد در این وقت خالق و مخلوق هر دو یکچیز خواهد شد و این بالضرورة باطلست و نیز اگر شیئی خالق خود میشد خود را کامل و غنی و بی احتیاج میکرد

و هرگز تغیر و تبدل باوره نمی یافت چون حاجت اشیاء بهم دیگر معلومست پس هیچ چیز کامل و غنی و بی احتیاج نیست و چون تغیر و تبدل را بهمه چیز راهست پس هیچ چیز قدیم و ابدی نیست و نتیجه آنکه هر چیز که بدین صفت شد آنچه حادثست یعنی نبوده و بود شده و عبارت دیگر نیست بود هست شده و اینکه طبیعین گفته اند که ماده اشیاء قدیمست حرفی است بلا دلیل زیرا که باعتقاد خودشان صورت از ماده جدا نمیشود بلکه ماده و صورت یک چیز است و ما معدوم گشتن صورت اولی را در هنگام حلول صورت دومی عیاناً می بینیم و ازین واضح میشود که صورت ابسط اولیه در شئی حادث است و پس از آنکه يك جزؤ شئی حادث شد جزؤ دیگرش قدیم نتواند بود و نیز اینکه گفته اند تشکل شئی از يك شکل دیگر کار طبیعت است اغلوطه است زیرا که ما نمی گوئیم که کار طبیعت نیست بلکه میگوئیم که طبیعت آلت تصویر است نه اینکه مصور است زیرا که طبیعت بی شعور است و نظامات عالم دلیاست بر- اینکه آنها کار حکیم مطلق است که بر همه چیز قادر است و دلیل بر حدوث عالم بسیار است و در اینجا زیاده موقع نیست.

لاجرم از این بیانات واضح شد که خالق تمام مخلوقات و ناظم تمام کائنات و وجود کامل الصفات و غنی بالذات خداوند احدیت است و بس و حادث شدن آنها دلیل واضحست بر قدیم و ازلی بودن او تعالی و واجب الوجود بودن او و خداوند دلالت فرموده بر وجوب وجود خود با خلق کردن مخلوقات و دلالت نموده بحادث شدن مخلوقات بر قدیم و ازلی بودن خود پس وجود ممکنات و احتیاج آنها با خط جلی در صفحه کائنات کانه نوشته ایست که این مخلوقات بی خالق نیست و این مصنوعات بیصانعی ممکن نیست که بشود.

دوم از ارکان معرفه الله که واجبست اقرار بندگانست بمنزه بودن خداوند از نقصان و بریشی بودن او از احتیاج و عالی بودن او از مجانست مخلوقات زیرا که مخلوقات وقتیکه بحدوث و فناء خود دلیل شدند بر وجوب وجود خداوند و ازلی و قدیم بودن او پس صفات آنها نیز دلیل میشوند بر منزه و عالی بودن خداوند از نقایص و بقدس و جلالت خداوند از ذل احتیاج و دلالت فرموده است خداوند بندگان را

بر اینکه بطریق عکس و مقابله هر چیزیکه در مخلوقات است از نقص و حاجت در خالق و صانع تعالی نخواهد شد و هر چه در ممکنات است از نقصان و آرایش در ممکن و ایجاد کننده آنها محال و ممتنع است بودن آنها.

سیم آنها اقرار بندگانست بر وحدت و یکتا بودن خداوند تعالی و بر اینکه اولاً شریکست و هیچ چیز با خداوند عالم در قدم و خلق و عزت و جلال و ابدیت و در سایر اوصاف بوجه من الوجوه شریک و سهیم و شبیه و نظیر نیست زیرا که ما بندگان وقتیکه دیدیم خلق و مصنوعات را منظم و تدبیر اوضاع عالم را بیک نحو جاری و مستمر و گردش لیل و نهار و آفتاب و ماه و ستارگان و اختلاف فصول را بر طبق خواهش نظام عالم پس صحت این تدبیر و تناسب امورات عالم در تحت یک نظام منتظم دلیل است بر اینکه مدیر و مقدر و صانع و بانی آن واحد و یکتا است و اگر نه هر آینه اختلاف میشد در بین آنها مانند اختلافیکه در بین ملوک و سلاطین دیده میشود و نیز اگر خدائی دیگر میبود لازم بر او بود فرستادن پیغمبر و کتاب خودش برای بندگان و اعلام خدائی خود چنانکه خداوند تعالی کرده است و باید که دین او در هر زمان غیر از دین خداوند بشود و مملکت او سوای از ملک خداوند باشد.

و ایضاً با فرض دوتا بودن خداوند در یک ملک با آنکه یکی میتواند آن دیگری را از سلطنت و تصرفات بازداشتن و یا آنکه نمیتوانست اگر میتواند پس آن دیگری خداوند نخواهد شد بعلمت اینکه عاجز و مغلوبست و اگر نمیتوانست پس هیچیک خداوند نخواهند شد زیرا که عجز و نقص در قدرت ناقض کمالست و خدائی مستلزم کمال مطلق است و بالجمله دلالت فرموده خداوند با صحت تدبیر و با کمال صنع خود بر اینکه او شریک ندارد و خداوندی شریک بردار نیست و چیزی با او معارض و جلوگیر نخواهد گشت.

چهارم از آنها که واجبست اقرار بندگانست بر کمال ربوبیت و تمام حکمت خداوند و بر اینکه جمیع کارهای خداوند حکمت محض و محض صوابست زیرا که مشاهده میشود در عالم صنع و قدرت او تعالی از تقدیر و تدبیر و تصویر و ترکیب و

تنظیم و تنسيق آنقدرها که عقول در آنها حیران و سرگردانست و افکار از تحدید و احاطه آنها در عجز و قصور .

تأمل فی الّتی قلنا	تجد فیها جلال الله
فنعم الرب والمولى	تعالی الله تعالی الله
و لقد اجاد من قال	وفی نظام الكل كل منتظم

مهیّا کردن این عالم و الفت در بین اجزای آن بنوعیکه مستلزم نظام و الفت کلی آنست دلیل واضح و برهان بین است بر کمال قدرت و تمام حکمت خداوند تعالی از اتصال هر نوع بر شبه خود و احتیاج هر شیئی بمثل و لازم خود و الفت هر چیز بشکل و ماهیت خود « و غیر ذالک مما یطول شرحه » که فی الواقع اگر از روی علم و بصیرت تاملی بسزا شود مثل یکخانه مسکونی است که در اوست جمیع آنچه شخص در زندگانی خود بآن محتاجست پس آسمان مثل سقف بلند است و زمین مثل فرش است و آفتاب و ماه و سایر ستارگان مثل چراغها است و جواهرات در زیر زمین مثل خزینه است و هر چیزی نسبت بشأن خود و نسبت مصرف خود در کثرت و قلت آماده شده است و نوع بشر که کاملترین مخلوقات ارض است باستحقاق معرفت و بندگی پروردگار که صاحب این خانه است مخصوص بمهمانی اینخانه شده است .

همه از بهر تو آماده و فرمان بردار      شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری  
و بموجب امر و فرمان مامور است که هر یکی را در محل و مصرف خود صرف  
نماید و در مصالحت و منافع عمومی استعمال کند و از سوء استعمال خودداری و اجتناب  
نماید و افراط و اسراف و کفران ننماید و در قسمت منعم جور و ظلم و تعدی نکند  
و در احسان و افضال منت نگذارد بلکه شکر و امتنان نماید تا نعمت و عزتش افزون  
گردد پس در این تقدیر امور و تشکیل دوائر و تصویر اشکال و صور دلالات و واضحه  
است بر کمال حکمت و تدبیر و علامت ظاهره است بر نهایت نظام و رأفت و ملاحظت  
و بر تمام مهارت در علائم خلقت و صنعت و بر غایت علم و معرفت در ایجاد و تکوین  
« فتبارک الله احسن الخالقین » و بلکه اگر تو نیک تفتیش و تفحص کنی و تفکر نمایی

در اجزای و اعضای هر جزوی از کائنات هر آینه ملاحظه خواهی کرد آنرا در عین صواب و غایت حکمت و منتهای صحت و ملایمت پس دلالت کرده است خداوند متعال جل جلاله و عظم شأنه و بهر برهانه ترا بر مشاهده کمال نظام و تمام انتظام و خوبی تقدیر و مرغوبی تدبیر و مشتمل بر لطایف حکمت و دقایق صنعت خود که هر چیز را در جای خود گذاشته و هر عضورا موافق حاجت آفریده و هر نعمت را در خور لزوم خلق کرده و هر کرامت را در موقع احتیاج عطا فرموده و ترا بمشاهده این جمال در کائنات که هر قدر بیشتر تفکر نمائی و هر قدر زیادتر تعمق کنی بیشتر در جمال او پی بمعانی جمیله و اسرار خفیه میبری و لاشک در آخر حیران آن میشوی دلالت فرموده است بر وحدت خود و با وحدت خود بر منزه و عالی بودن خود از احتیاج و نقصان و هم چنین بابتی احتیاجی و بی نقصی خود بر ذات خود و بر وجوب وجود خود یا من دل علی ذاته بذاته و تنزه عن مجانسه مخلوقات.

پس از این چهار ارکان اقرار معلوم شد که خداوند دلالت فرموده بر وجوب وجود خودش و تعریف کرده منزه و بی احتیاج بودن خود را و تعلیم نموده وحدت و توحیدش را و بیان فرموده علم و حکمت و بالجمله درس معرفت خود را بر بندگان خودش و حقیر در اینجا جمیع دلایل و براهین وجود واجب الوجود و تمامی علامات وحدانیت او را بیان نکردم و بلکه اختصار نمودم بشمه از آیات و علامات که در صفحه کائنات ظاهر و هویدا است و اشارتی بر آیات و روایات ننمودم از جهت آنکه آن نادان آنها را قبول نمیکند و الا آیات قرآن در توحید و روایات در اثبات واجب الوجود و صفات آن بی شمار است هر چندیکه آیات قرآن نیز در اینباب بهمین نحو وارد است مثل قوله تعالی « افی الله شک فاطر السموات و الارض » و سایر آیات که خیلی بسیار است و هم چنین است اخبار و احادیث لکن در خانه اگر کس است یکحرف بس است « و العاقل تکفیه الاشاره » .

## فصل دوم در اثبات وجود حجت ناطق

در هر زمان و وجوب معرفت آن بر هر انسان

پس بدان ای برادر وقتیکه ثابت و واجب شد وجود خداوند و دانسته شد که

از برای این موجودات خالق و صانعی است و فهمیده شد که او عالی و منزّهست از صفات مخلوقات و مجانستی در بین او و مخلوقات نیست « لیس کمثله شئی » پس جایز نشد بمخلوقات و ممکن نگشت بر ممکنات که او را چنانکه هست بشناسند درحالتی که معرفت او بر ایشان واجبست و بلکه برای آنخلق شدهاند لازم شد بر او تعالی که سفیری بفرستد برایشان که حجت او باشد در میان خلق و طریق معرفت و عبادت او را بایشان تعلیم نماید و مصالح و منافع آنها را بآنها یاد بدهد راهنمایی فرماید بچیزهای خوب و باز دارد از اشیاء غیر مرغوب زیرا که بقاء ایشان در این است و فناء ایشان در ترك این است **لئلا یكون للناس على الله حجة بعد الرسل** و بدون این خلاف حکمت میشود که خداوند در مقابل معصیت و عدم معرفت عبد را مسؤل داشته و او را عذاب نماید پس ثابت شد وجوب نمایندۀ از جانب خداوند حکیم و علیم و واضح گشت که برای خداوند خلیفه و نایب است و ایشان انبیاء و اوصیاء ایشانست که ادب شدگانند با علم و حکمت و تأیید شدگانند با معرفت و کمالات و اوصاف خوب و اخلاق مرغوب از جانب خداوند عالم در حالتی که ایشان مشارکت ندارند با خلق در احوال آنها با وجود مشارکت آنها با ایشان در خلقت و ترکیب پس بنا بر این زمین خداوند از حجت ناطق و از بیان کنندۀ احکام حضرت خالق خالی نخواهد باشد تا اینکه آن حجت بیان نماید طریق رضای و غضب خداوند را و راه خیر و شر را و سبیل جنت و دوزخ و سعادت و شقاوت را از جهت آنکه مردم باختیار خودشان بر هر طرف که بخواهند بروند و هلاک بشود آنکه هلاک میشود از بسینه و زنده گردد آنکه زنده شود بعد از بیان حق و اتمام حجت از جانب خداوند و این حجت ناطق خداوند و بیان نمایندۀ راه هدایت منحصر است بر انبیاء و اوصیاء و نواب ایشان و کتاب خداوند در هر زمان لایق نمیشود بر این زیرا که آنکتاب صامت و غیر ناطقست و هر کس آنرا با میل و هوای خودش تاویل میکند و آنرا بر رأی خود بر میگردداند پس هر کسیکه معرفت رساند بر اینکه او را خالق و صانع و خداوندی هست البته آنکس با علم و یقین میداند که برای آنخداوند رضا و غضب است و رضای و سخط خدا معلوم نمیشود مگر با وحی و رسول او و بیان کنندۀ از جانب او و حجت ناطق از طرف

خداوند و کتاب قائم مقام رسول نمیشود زیرا که رسول باید ناطق باشد و کتاب صامت و غیر ناطقست و از واضحاتست که صامت قائم مقام ناطق نتواند شد مگر با قیم که حفظ بکند انصامترا از تأویل جاهلان و بیان نماید آنها را از برای طالبان حق و همین بیان کننده حجت ناطق و قائم مقام رسولست زیرا که کتاب بنفسه ناطق نیست که امر بکند بآنچه در او است و نهی نماید از آنچه در او نیست بلکه برای آن اهلست منصوص که امر میکند و نهی مینماید بر حسب آنچه در آن کتابست و او است که قائم مقام است بر رسول خداوند پس وقتیکه اتفاق افتاد در میان مردم حادثه از حوادث که حکم آن و یا دفع آن در کتاب بمردم مخفی و مشتبه شد آن حجت ناطق و قائم مقام صادق حکم آنها را و یا دفع آنها هر کدام که مقتضی است موافق امر آن کتاب بعمل میآورد و تکلیف مردم را معین میکند و اگر آن شخص که حجت ناطق است نباشد و هر کس از فهم خود نسبت باحکام آن کتاب حکم نماید از جهت اختلاف آراء و اهواء و اعراض آنها مردم متفرق بفرقه های مختلفه میگردند و دین خداوند ضایع میگردد همچنانکه این معنی در امم ثلاثه مشهود است که هر فرقه با مخاصم خود از روی کتاب مجادله و مخاصمه میکند و از این است که اهل توریة هفتاد و یکفرقه و اهل انجیل هفتاد و دو فرقه و اهل قرآن هفتاد و سه فرقه شده اند و هر يك آن دیگر را ضال و مضل میداند با وجودی که کتاب ایشان یکیست و اگر کتاب کفایت کننده و رفع اختلاف کننده میشد هر آینه امت يك پیغمبر و تابعین احکام يك کتاب هفتاد فرقه نمیشدند.

پس با همه این اختلاف مشهود و محسوس معترض بی انصافی ما چطور جرأت کرده و میگوید که حجت خدا در این زمان منحصر بکتاب حالیه انبیای سلف است که در دست یهود و نصارا است با اینکه حال آنها هم بر همه کس معلوم است که بچه اندازه دست خورد اغراض شده است هر گاه کتاب بدون حجت ناطق کافیت در هدایت مردمان در هر زمان پس چرا امت عیسی (ع) اینقدر فرقه های مختلفه شده اند آیا کسی حق ندارد که از معترض ما پرسد که از این انجیل مختلفه کداميك صحیح است و باقی سقیم و تابع کداميك از آنها حقست و توابع آن دیگرها باطل

البته حق دارد ولی جواب مکفی در معترض ما ندارد و اگر سؤال مذکور را بر گرداند  
 بما و بگوید که جواب مکفی در خود شما مسلمین نیز ندارد زیرا که تفرقه امت  
 بفرقه های مختلفه در شما نیز موجود است گوئیم بلی موجود است ولی ما حقیق و  
 سایر فرقه ها باطل بدلیل اینکه حجت ناطق که وجوب آنرا بیان کردیم با ما است  
 و ما در کتاب خدا تابع فرمایشات اوئیم و دیگران تابع آراء خودشانند مثل امت  
 عیسی (ع) که در کتاب خدا تابع آراء خویشند با اینکه بودن آن کتاب از خدا هم  
 معلوم نیست و بلکه نبودن آن از خدا معلومست فافتراق الامران شما هرگز نمیتوانید  
 بمحقق بودن يك فرقه از خودتان و بر مبطل بودن سایر نصاری چنین حجتی اقامه نمائید.  
 از این جمله معلوم شد که کتاب اگر چه صحیح و سماوی باشد خود بخود  
 حجت نمیباشد بلکه حجتی ناطق منصوص از خدا و رسول لازمست که عالم باشد  
 بمعانی و مفاهیم و مقاصدی که در کتاب الهی است و بشناسد محکم را از متشابه  
 و ناسخرا از منسوخ و ظاهر را از باطن و عامرا از خاص نه اینکه هر کس از نزد  
 خود آیات الهی را تفسیر و تأویل کند و بآن اعتقاد نماید و آن اعتقاد را مقصود خدا  
 و رسول فرض کند مانند شما مسیحیان که فرقه او را خدا و فرقه فرزند خدا و طایفه  
 هم دارای بشریت و هم دارای الوهیت و طایفه دیگر بهاب و ابن و روح القدس قائل  
 شوند اگر عیسی (ع) يك وقتی گفته باشد پدر آسمانی من وقت دیگر هم گفته است  
 پدر آسمانی شما هر گاه از این لفظ لازم آید که خدا پدر عیسی است از لفظ دیگرش  
 هم لازم آید که خدا پدر تمام عیسویان باشد نه تنها پدر حضرت عیسی (ع) و عیسویان  
 تماماً فرزندان خدا باشند پس معلوم شد که اینگونه تأویلات از نبودن حجت ناطقست  
 و از تصرفات هر جاهل و نادان بکتاب الهی در امت عیسی (ع) و معلومست که بعد  
 از بعثت خاتم انبیاء (ع) وجود حجت ناطق در میان عیسویان از لزوم افتاد و الی الابد  
 مردم مأمور گشتند باطاعت و ایمان بخاتم الانبیاء (ع) و از آن زمان الی یومنا هذا  
 هر که در دین نصاری مانده همگی جز در ضلالت و گمراهی راهی نمیپویند و حجت  
 صامت و ناطق از زمان خاتم انبیاء در امت آنحضرت است و حقرا و نجاترا در این  
 زمان از بین مسلمین باید جست و حجت صامت عبارت است از قرآن مجید و حجت



ناطق عبارتست از اوصیای آنحضرت پس آنچه حجت ناطق بگوید در معانی کتاب و بیان کند از احکام خداوند حجت واجب الاتباع همان گفته او است و حق منحصر بر آنست و در هر زمان وجود او لازمست و واجب تا اینکه بیان نماید احکام الهی را و مردمان را جای عذری نماند و خالی بودن زمان از حجت ناطق منافی حکمت و عدل الهیست بلکه منافی وحدت و توحید و شاید منافی وجود او هم باشد زیرا که از برای غیب مطلق لابد وجه ظاهر و حجت ناطق در بین مردمان لازم است تا آنکه سبب توجه آنها باشد بسوی مبدء و معبود خودشان و هم چنین عالی بودن و مجانس نبودن خداوند با مخلوقات خود لازم گرفته وجود حجت ناطق را تا اینکه رابط و وسیله خلق شود بسوی او تعالی و هکذا وحدت مطلقه او از جهت نبودن کسی که او را منع بکند از اراده او در نصب حجت ناطق که وجود او لطفاً واجبست در تمامی اعصار و ازمنه ایجاب میکند بودن حجت ناطق را در هر عهد و اوان و هر آینه نوشته شده در صحف حضرت ابراهیم (ع) و حضرت موسی (ع) که خداوند وجود انسانی را بدون امام نگذاشته و قلب را در آن خلق کرده و منصب امامت داده تا این که حواس خمسۀ انسانی در مواضع اشکال و شك و اشتباه بدان رجوع نمایند پس چطور همه این مخلوق را در مواضع مزبوره راجع بدین خود بدون امام میگذارد چنانکه در حدیث هشام بن حکم وارد است « تعالی الله عما يقول الظالمون علواً کبیراً » لاجرم از آنچه ذکر شد معلوم گشت که زمین و زمان هیچوقت از حجت ناطق خالی نبوده و نخواهد بود چنانکه از کتاب سالم که حجت صامت است خالی نبوده و نخواهد بود چنانکه از کتاب سالم که حجت صامت است خالی نبوده است و از اینجا است که حضرت ختمی مرتبت (ع) فرمود انی تارك فيکم الثقلين کتاب الله و عترتی اهل بیتی ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا بعدی و انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض و نیز از اینجا است که فرمود من مات ولم یعرف امام زمانه فقد مات میتة جاهلیة

**فصل سیم در اثبات اینکه حجت ناطق باید معصوم باشد**  
از خطاء و زلل و عالم باشد بجمیع آنچه مردمان بآن محتاجند در علم دین چون دانسته شد که امام بر حق خلیفة الله است در روی زمین و حجت ناطق

او است بر ساکنان آن در تفسیر کتاب و تبیین احکام و سنن او تعالی پس واجب گشت در علم الهی که صاحب این ولایت کبری و مرتبه عظمی مأمون و معصوم باشد از خطا و زلل و سهو و نسیان و از هر گونه نواقص ذاتیه و معایب عارضیه از اهوآء نفسیه و القآت شیطانیه بنوعیکه صفات او تالی صفات رحمن و علمش مظهر علم یزدان باشد تا اینکه لایق باشد برای وسیله بودن در بین خداوند متعال جل جلاله و بندگانش با جنبه قدسی و صفات ملکوتی **آخذ العلم من الله تعالی و معطیه لخلق الله تعالی** و از اوصاف این حجت ناطق این است که اعلم و ازهد و اتقی و اشجع و افضل جمیع ناس باشد زیرا که اگر کسی دیگر در این اوصاف از او برتر باشد آنکس با امامت از او اولیتر میشود و تقدیم مفضول بر فاضل در حکمت الهی قبیحست و فعل قبیح از خداوند محال است و نمیشود پس واجب شد از این دو سه سطر مقدمه افضل بودن امام که حجت ناطق است از جمیع اهل عصر خود در تمامی فضایل نفسانیه بطوریکه احدی ولو در بعض آنها باو سبقت نجوید و مع ذلك چنانکه گفتیم باید معصوم باشد زیرا که اگر معصوم نباشد لابد در احکام الهیه سهو و خطا میکند و در اینوقت هم دیگران در ضلالت میشوند و این حاکی از آنست که حجت خداوند ناقص است و این نقص جز بساحت ربوبیت مورد علیحده ندارد تعالی الله عن ذلك این است دلیل مجمل معصومیت امام و اگر در اینمقام زیاده بر این توضیح مقال و کشف حجابرا طلب نمایی پس گوش دارو با قلب خالی از انکار بنوش .

اینمغنی چندان محتاج تأمل نیست که حجت خداوند واجب است بودن آن بنحوی که اوفق است بنظام دین و انتظام مسلمین و این محقق نمیشود و انجام نپذیرد مگر با معصوم بودن او بچندین وجه .

اول آنکه تا برای مردم حجتی و عذری بخداوند نماند .

دویم آنکه خداوند عالم اجل و اکرم و اعز است از اینکه برای خودش حجة ناطق قرار دهد و بعد از آن منع کند از او خبر آسمان و زمین و زمانرا و امام ناطق معین فرماید و او را سر خود و بر طبیعت خود واگذارد و مسدد و معصوم نفرماید .

سیم آنکه چون حجت از خطاء و لغزش معصوم باشد اولی و ارجحست از اینکه معصوم نباشد و ترك اولی و ارجح ناشی است از عجز و یا از جهل و این هر دو در خداوند محالست و اراده او نافذ است پس وجهی ندارد که امام را معصوم نفرماید چهارم آنکه حجیت امام محقق میشود بکمال او در علم و عمل و حکمت و معدلت زیرا که خداوند حجت نمیکند کسی را بخودش مگر آنکه عطا میکند باو آنچه باو لازمست و مردمان بآن محتاجند پس اگر او معصوم نباشد ممکنست که بر اکثر او امر خداوند عمل ننماید و نرساند و بر اغلب نواهی میل و امر نماید.

پنجم آنکه مقصود از نصب امام در بین انام اطاعت کردن مردمانست باو امر او و نواهی او پس هر گاه جایز باشد وقوع خطا و قبیح از امام البته نفرت می کند طبایع مردم از آن امام و این باعث عدم اطاعت مردم است باو پس فوت میشود غرض و مطلوب از نصب او و عبث میشود نصب او و آن بخداوند که حکیم و علیم است سزاوار نیست.

ششم آنکه جهة حاجت مردم بوجود حجت ناطق در بین آن ها عدم عصمت ایشانست که محل هر گونه سهو و خطاء و نسیانست پس اگر حجت ناطق معصوم نباشد بر او جایز میباشد آنچه بر سایرین جایز است از سهو و خطا و در این وقت او خود محتاج میشود بحجت ناطق دیگر که او را تسدید نماید و هکذا اگر او نیز معصوم نباشد الی غیر النهایه.

هفتم آنکه اگر در او عصمت واجب نباشد لازم میشود عاقل و باطل بودن وجود او در میان خلق زیرا که مردم کفایت میکنند از وجود او با فرض نبودن عصمت در او.

هشتم آنکه عقول شهادت میکنند بوجود عصمت در او از جهة آنکه مشاهده مینمایند مراقبت ملوک و سلاطین را نسبت بولات خود و محافظت ملوک و سلاطین را در حق منسوبان خود از دشمنان و تسدید ایشان را در حق گماشتگان خود در محل خطا و لغزش پس بنابراین هرگز نتواند بود که حجت ناطق معصوم من الله نباشد باین معنی که خداوند تسدید نفرماید خلفاء و اولیاء خود را که در روی زمین نصب

فرموده و حفظ نفرماید آنها را از خطاء و زلل دو علم و عمل از جهل و عمی از جهة حفظ دین و احکام خود و اتمام حجت بر بندگان خود و حال آنکه خداوند سزاورتر است باین امر از جهة قدرت و اهمیت دین .

نهم آنکه دیده میشود که هر گاه کسی چوپان داشته از جهة رعایت گوسفندان خود پس زمانی که یکنفر چوپان دیگر یافت که در علم رعایت از او اعلم و بر گوسفندانش در حفظ بیشتر است هر آینه اول را بیرون میکند و گوسفندان را بر آن دیگری میسپارد و هم چنین است در برزگر و رنجبر که صاحبان املاک و مواشی اند در جمیع اوقات مقدم میدارند خبره و بصیر و امین را بر جاهل و نادان و غیر امین تا چه رسد بخالق عالم و عالمیان در سپردن مخلوقات خود بحجتی و ملاحظه کردن صلاحیت او را در چوپانی او و عطا کردن ملکه عصمت بر او که قادر باشد بر حفظ آنها از خطاء و لغزش و هدایت آنها براه راست .

دهم آنکه هر کس بداند و معرفت رساند بر اینکه امامت و خلافت زمامداری دین و نگاهداری مسلمین و اصلاح حکاری دنیا و آخرت مؤمنین است میداند که کمال و استقامت این مقام و حسن نظام و انتظام رئیس و مرؤس حاصل نمیشود مگر با مزین بودن رئیس با پیرایه علم و حکمت و مسدد بودن او از خطاء و لغزش و غفلت و جهالت که همان معنی عصمت و معصومیت است « فتلك عشرة كاملة » و ازین ده وجه تومی دانی و میتوانی یقین بکنی بر وجوب عصمت در حجت ناطق در هر زمان پس اگر در بعضی از اینها مناقشه ممکن گردد در بعض دیگر آنها کفایت است بر آن کسی که طالب هدایت و بصیرتست در امر دیانت و دلیل بر عصمت خلیفه خداوند از آیات و اخبار بسیار است و لکن عذر ما در این مقام معلومست که بنا بر ذکر عرفیات و معروفاتست در نزد مردمان و عبارت دیگر بعمومیات عقلیه است که مطبوع طباع عامه است .

## فصل چهارم در اینکه بر حجت ناطق واجبست تبلیغ

احکام و تسدید انام یا بنفس خود و یا بوساطت نایب مناب خود

بدانکه حجت ناطق اگر منصب رسالت دارد بر او واجب است که رسالت

خود را آشکار کند و مردم را دعوت نماید بسوی احکامی که از جانب خدا آورده است بدلایلی که خواهد آمد و اگر منصب او امامت باشد بر او دعوت مردم بامامت خود واجب نیست زیرا صاحب رسالت در ضمن احکام الهی امامت او را باتتبع خود رسانیده و لذا مردم مأمورند باو چنانکه مأمورند بصوم و صلوة بلی اگر امام ناصر و معین کافی یابد و اجبست که حق خود را نگذارد که دیگری برد و ائمت را بضلالت اندازد اما منصب رسالت چنین نیست اگر خود یکه و تنها باشد و تمام نوع بشر منکر او باشد باید رسالت خود را آشکار کند و احکام الهی را بمردم برساند و از هیچکس هم تقیه ننماید بدلیلی چند .

اول آنکه مقصود از رسالت او که اتمام حجت است همین است و اگر این نباشد و او خود را بر رسالت ظاهر نسازد یا بنفس خود و یا بواسطه نایب خود مقصود مزبور الهی حاصل نمیشود و اتمام حجت بعمل نیاید زیرا که معلومست مقصود از نصب او بر رسالت امتثال عبادت است باو امر و نواهی الهی و هدایت و رشاد بندگان بسوی پروردگارشان و این ممکن نمیشود مگر باظهار و اعلان و دعوت بر رسالت خودش از جانب خداوند تا اینکه هلاک شود هر که هلاک شد از روی پینه و زنده گردد آنکه زنده گردید از روی پینه .

دوم آنکه اگر حجت الهی عزلت گزینند و تبلیغ رسالت نکنند اگر چه خود بتنهائی عبادت کند مع ذالک برای مردمان اتمام حجت نمیشود پس از اینجهت و اجبست بر او اظهار کردن رسالت خود و افشاء کردن دعوت خود تا آنکه نبوده باشد برای مردم حجتی بخداوند و عذری در عبادت بغیر او .

سیم آنکه خداوند اعز و اجل است از اینکه حجتی ناطق معین نماید و او مخالفت کرده و صامت نشیند یا آنکه خداوند او را امری نماید که برساند و او تخلف کرده و نرساند یا آنکه او را امر فرماید بر عزلت و انزوا تا اینکه مردم دو طرق ضلالت قدم زنند و در وادی حیرت بیایند .

چهارم آنکه مقتضای وجود حجت ظاهر بودن و اظهار دعوت و شریعت کردن است زیرا که غرض از بعثت او واسطه بودنست در بین خالق و مخلوق او از جهت

منزه بودن خالق از مجانست و مجالست مخلوق و اگر خالق اکتفاء بکند بر تدبیرات غیبی و تقدیرات خودش درین صورت نه ارسال رسل لازمست و نه انزال کتب و نوع بشر هم مانند سایر حیوانات از تکالیف الهیه معفووند و لکن چون خداوند خواست که بر او عبادت شود و مردمان معرفت برسانند پس لازم شد که رسولی فرستد و کلام خود را بدهان او گذارد تا بمردم برساند و این مستلزم آنست که او خود را برسالت ظاهر سازد و همکذا طهارت و اوصاف لازمه حجت که سابقاً ذکر آنها گذشت لازم میگیرد ابلاغ تمام رسالت کردن و اعمال تدبیر و سیاست نمودن در ترویج و اعلائی کلمه حق و احکام الهی و هم چنین یگانه و بی نظیر بودن او در زمان خود لازم دارد که با اخلاق و افعال خود مردم را بزیرطاعت و فرمان الهی بر آورد زیرا که او برای اکمال خود مأمور و مبعوث نیست بلکه برای اصلاح و اکمال عباد مأمور و مبعوثست و از این جهت واجب است که بر طبق مأموریت خود عمل نماید.

پنجم آنکه حجت ناطق که دارای عصمت است و اجبست تبلیغ رسالت الهی بر او زیرا که عدم تبلیغ و اظهار آن مخالفتست بامر خداوند و این مخالفت با عصمت و مجالست و مخالفت معصوم بامر پروردگار از این جهت که جنبه معصیت در معصوم در حکم معدوم است.

ششم آنکه اظهار دعوت موجب اشتها و انتشار امر رسالتست در اعصار و اعصار بجهت آنکه اظهار رسالت و اعلام دعوت مستلزم نطق و تکلم است با مردمان و در این صورت با ایشان قبول خواهند کرد رسالت او را یا اینکه رد خواهند کرد در هر حال از این اختلاف صدای رسالت او بلند گشته و در اطراف جهان منتشر خواهد شد که او دعوی رسالت میکند پس اظهار دعوت آشکار میشود و چون خداوند نمی گذارد که کلمه او باطل و مضمحل شود پس بسبب بقای آن تدریجاً انتشار و اشتها مییابد بتوالی قرون و اعصار و علاوه بر این باید اظهار دعوت شود که باعث آشکار شدن آن باشد زیرا که.

اولاً او که یگانه دهر خود است البته صدای دعوت او اشتها پیدا میکند.  
ثانیاً او که نادره دهر و صاحب حکمت علمی و عملی است لازمه آن اکمال

تبلیغات و انتشار تعلیمات است در میان مردمان و اشتها امر در عصری موجب بقا رسد  
آنست در سایر اعصار .

ثالثاً مقتضای وحدت خداوند با ابلاغ توحید خود تمام کردن حجت است و این  
نیز با منتشر نمودن دعوت رسول او میشود پس لازم میگردد اعلان کلمه او و ابلاغ  
دعوت او بر حجت ناطق او .

رابعاً در پیش اراده خالق هرگز مانعی نتواند بود و اراده او از بعثت رسول  
نشر دعوت او است پس لابد است که بموجب اراده او رسول نشر دعوت را بنماید و الا  
اراده او مهمل میماند و آن محالست .

خامساً غرض و مطلوب با دعوت رسول حاصل میشود و این راجح و اکمل و  
اولی است و اختیار اولی و اکمل و ارجح بخداوند واجبست و ترك واجب بمصدر  
ربوبیت سزاوار نیست و الا محمول بر جهل یا عجز میشود و آنهم بخداوند راه ندارد  
و محال و ممتنع است و لکن انتشار دعوت باقصی بلاد عالم با تدریج میشود: سر یهم  
آیاتنا فی الافاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق .

و از اینجا جواب پادری و امثال او داده میشود که گفته اند مسلمانان میگویند  
که پیغمبر ما مبعوث شده بر تمامی روی زمین و حال آنکه اهل امریکا تا چندی قبل  
اسم و دعوی او را نشنیده بودیم پس چرا دعوت او بامریکا نرسیده است و جواب از  
آن این است که رسیدن دعوت پیغمبران بمردمان و هکذا آشکار کردن خداوند  
کلمه خود را بواسطه رسولان خودش در هر زمان تدریجی است و سلمنا که شما تا  
حال معذور بوده اید حالا که دعوت پیغمبر ما بآنجا رسیده و منتشر شده باید بیایید و  
نبوت او را تحقیق بکنید و معجزات باقیه او را با دقت و انصاف و بدون اغماض و عناد  
ملاحظه نمائید اگر علم برای شما حاصل شد که او پیغمبر است و دین او بهترین و  
کاملترین ادیانست پس با حق عناد و مکا ن معنی ندارد و کار عاقل هوشمند  
نیست و لازمست که دین او را قبول نمائید و از مسئولیت خداوند در محشر ایمن  
شوید و هر گاه دیدید که او پیغمبر نبوده در دین خود بیایید و قتیکه وصی دوازدهم  
آنحضرت حضرت حجت قائم عجل الله فرجه ظاهر شد بعد از ظهور او دین پیغمبر ما

در هر مکان از جهان واضح میگردد و غیر از دین اسلام ادیان دیگر همه رفتنی میشود  
آنوقت لابد دین اسلام را باید قبول بکنید و بالفعل ما با کسی عناد و لجاج و اکراه  
و الزامی نداریم فان تو اوا فتووا اشهدوا بانا مسلمون .

## فصل پنجم در بیان معرفت حجت ناطق

### و طریق معرفت نواب او

بدان ایکه خود را بنده خدا میدانی و قتیکه ما ثابت کردیم و جوب حجت ناطق  
الهی را در هر زمان و جوب عصمت او را در هر حال و در هر آن با بیانات فصل دوم و  
سیم و بعد واضح کردیم و جوب اظهار دعوت او را جهرأ و اشتهار کلمه او را قهرأ بعد از  
اعلان دعوت و اعلام نبوت با فصل چهارم پس الان موقع آنست که بانظر دقیق و چشم  
صحیح و دل صاف و نظر انصاف ملاحظه نمائیم انبیائیرا که ذکر آنها جاریست در  
زبانها و صدای آنها بلندگشته در شهرها و قریهها و جزیرهها که غیر از آنها خداوند  
را حجتی نخواهد آمد والا اگر غیر از ایشان حجتی آمده میشد هر آینه ذکر آنها  
نیز بلند شده بود و هر آنکسیکه مشهور شده است از او دعوی رسالت و حجیت و  
ذکر آنها جاری شده در میان مردمان با قرون و اعصار اما بدون آنکه دارای جنبه  
عصمت باشند پس آنها حجت نخواهند شد زیرا که هر يك از دعوی کنندگان که قائل  
بوجوب عصمت شده لابد است از اینکه خودش دارای عصمت بوده باشد تا آنکه قول  
او که دعوی عصمت است با فعل او مخالف نشود و هر ادعا کننده رسالت که قابل نباشد  
بوجوب عصمت در حجت البته او حجت و نبی نبوده است زیرا کسیکه صفت حجة را  
نمیشناسد چطور خودش حجت میشود زیرا که ما ثابت کردیم و جوب عصمت را در  
حجت خداوند پس هر کسیکه اشتهار یافت از او دعوی نبوت از مدعیان آن مقام  
بدون ادعای عصمت و یا بدون اینکه او معصوم باشد از خدا پس او حجت نخواهد شد  
و دعوی او که بلاینه است لایق قبول نیست و کسیکه ادعا نشود بعد از او در حق  
او عصمت بجهة اشتهار او بدان صفت پس او نیز حجت نبوده است از جهة لزوم و جوب  
عصمت در حجت چنانکه ذکر شد و کسیکه دعوی آنرا نموده و لکن آنرا شرط نبوت



ندانسته او نیز حجت خدا نخواهد شد زیرا که او شرط نبوت را انکار کرده از جهل بوجوب آن و جاهل و غافل از جانب خداوند حجت ناطق نمیشود و اگر از آنهاییکه ادعای نبوت کرده‌اند یکی ادعای عصمت کرده و آنرا شرط نبوت دانسته و این صفت از او معروف و مشهور گشته پس او است حجت ناطق خداوند و باین سه شرط ثابت و محقق میشود نبوت و حجیت و بدون یکی از اینها شخصی لایق آن منصب و خلافت خداوند نمیشود: **لاینال عهدی الظالمین**.

وقتیکه این قاعده عقلی و برهان واقعی مثبت نبوت و خلافت الهیه آمد پس ما اهل لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله میگوئیم که در زمان پیغمبر لابد بود از وجود حجت ناطق بدان صفات که گفته شد و در آن زمان یافته نشده و ظاهر نگردیده مگر محمد بن عبدالله (ص) که صاحب قرآن عظیم الشانست و اگر غیر از او هم میشود البته معروف و مذکور و مسموع میگشت و باقی میشد اثر و خبر او پس لابد است از اینکه در آن زمان یا خالی باشد از حجت ناطق روی زمین و یا اینکه منحصر باشد نبوت و حجیت بمحمد بن عبدالله (ص) و زمانیکه ما ثابت کردیم بطلان خلوه ارضا از حجت ناطق پس محقق شد که حجت ناطق صادق منحصر بوده بوجود اقدس او چنانکه خودش ادعا کرده و شاهد و بینه آورده و بلکه ادعای افضالیت و خاتمیت کرده چنانکه این دعوی از او مشهور عالمست و محتاج باقامه دلیل و اطاله کلام نیست.

و بعد از تمام شدن وقت او و انقضای مدت او صلوات خدا و سلام او بروح او و جسد او و بر ارواح و اجساد اوصیاء مرضیین او کسی یافته نشده که ادعای حجیت و عصمت بکند و ایندعوی از او مشهور و معروف گردد بغیر از وصی بلافصل او و پسر عم و داماد او و ملقب بلقب امیر المؤمنین از جانب او و مشرف بخلعت خلافت از جانب خداوند و از جانب او یعنی علی بن ابیطالب (ع) زیرا اگر کسی غیر از او این ادعا را میکرد البته از او نیز اشتهار میکرد بلی هر چند که بعضی اشخاص از اصحاب دعوی خلافت کردند ولی نه بنص بلکه باجماع و جالس مسند امامت شدند ولی نه بادعای عصمت و اعلمیت بلکه باسم اسن بودن و شیخوخیت و معلومست که اینگونه

امام و خلیفه حایز مقام حجیت و خلافت الهیه نخواهد بود و اجماع بعضی از صحابه هم در پیش نص الهی و زنی نخواهد داشت الله يعلم حیث يجعل رسالته خداوند داند که صاحب عصمت و لایق خلافت و حجیت کیست *افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع ان لایهدی الا ان یهدی فمالکم کیف تحکمون* صاحب مقام ولایت و حایز رتبه عصمت را چه مناسبت با قایل کلمه ان لی شیطاناً *یعترینی و گوینده سلوونی قبل ان تفقدونی فانی اعلم بطرق السماء و سلوونی عما شتمت را چه نسبت با گوینده اقول فان اصبحت فممن الله و ان اخطت فممنی* پس ثابت و مبرهنست که امامت و حجیت بعد از حضرت ختمی مرتبت (ع) منحصر و مخصوص است به حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب (ع) و بعد از تمام شدن مدت آن بزرگوار یافته نشد کسیکه این ادعا را بکند با شرط عصمت و وصایت مگر فرزند دلبند او ریخته رسول الله (ص) حضرت امام حسن مجتبی (ع) و بعد از او خامس آل عبا (ع) جگر گوشه خانم انبیاء ع و روح روان فاطمه زهرا و علی مرتضی (ع) حضرت سید الشهداء (ع) و بعد از آن پسرش حضرت سید الساجدین و زین العابدین علی بن الحسین (ع) و بعد از او صاحب المناقب و المفاخر الامام محمد باقر (ع) و بعد از او الامام الناطق جعفر بن محمد الصادق الذی ملأ العالم من علمه و بعد از او الامام الهمام الکاظم موسی (ع) بن جعفر (ع) و بعد از او الامام الثامن علی بن موسی (ع) الرضا (ع) و بعد از او الوصی الجواد التقی محمد بن علی (ع) و بعد از او الامام الهادی المجد علی بن محمد (ص) و بعد از او امام الزکی الحسن (ع) بن علی (ع) و بعد از او الامام المنتصر والولی المنتظر و المتمم الاثنی عشر الذی یملأ الله الارض به قسطاً و عدلاً صاحب الزمان صلوات الله علیه و علی آباءه الطیبین الطاهرین المعصومین که همه ایشان در زمان خودشان هر یک بعد از دیگری بموجب وصایت و دعوی عصمت حایز مقام حجیت و امامت و خلافت پیغمبر گردیدند و بلکه زیاده تر از عصمت را برای خود در وجود خودشان ادعا کردند از افضلیت و اعلییت و عالم بودن بر گذشته ها و آینده ها و بر غیبها و بر ضمیرها و بر بطن مادرها که پسر زاید یا دختر و بلکه ادعا کردند که ایشان در خواب میدانند آنچه را که در بیداری میدانند و از پشت سر میبینند

آنچه را که از پیش روی می بینند و بلکه ادعا کردند که ایشان ترك اولی نمیکنند و این دعویها و مصداق اینها از ایشان مشهور و معروف گردید و هر که از ایشان معجزه خواست نشان دادند و این خصائص از ایشان مثل جد بزرگوارشان شایع و آشکار شد و عصمت را در امامت و حجیت شرط دانستند و در غیر ایشان در زمان ایشان ادعای عصمت و افضلیت و اعلامیت را نکردند و باتفاق تمامی اهل اسلام در غیر ایشان عصمت ادعا نشده است و اگر عصمت در میان اهل اسلام ادعا شده در ایشانست و بس پس معلوم شد حجت بودن ایشان بعد از جدشان زیرا که ثابت شد خالی بودن زمان از حجت ناطق در آن اوان و لابد است در زمان ایشان از اینکه یا خالی بشود از حجت ناطق و یا آنکه ایشان حجت باشند و خالی بودن زمان از حجت ناطق محال است پس حجت ناطق منحصر میشود بایشان بعلمت اینکه غیر از ایشان ادعای عصمت نکرده اند و در غیر ایشان عصمت و اعلامیت دیده و شنیده نشده است و فقط در ایشان دیده و شنیده شده است پس لازم و واجب شد شناختن هر يك از ایشان را بعد از دیگری بحجیت و امامت .

وقتیکه اینها را دانستی و فهمیدی پس بدان بدرستی که در زمان ماها نیز لابد است از وجود حجت ناطق معصوم که صدای او بلند باشد و در میان مردمان ذکر او جاری شود و گفته شود که امام و حجت است چنانکه در سابق بیان شد پس یا باید بگوئیم بخالی بودن زمان در این اوان از حجت ناطق معصوم و یا آنکه باید قائل بشویم بحجیت بودن حضرت حجت بن الحسن (ع) صاحب الزمان غایب منتظر (ع) چون خالی بودن زمان از حجت معقول نیست چنانکه سابق تفصیلاً ذکر شد پس باید قائل بشویم بر حجیت همان حضرت زیرا که در غیر او عصمت ادعا نشده و بغیر از او کسی باین صفت مشهور و معروف نگشته و زمانیکه ثابت گردید حجت بودن او ثابت میشود حق بودن شریعت و آیین او که راضی شده است بر شیعه خودش که بامامت او قائل شده اند زیرا که از او غیر از این شریعت ظاهر نشده و حال آنکه لابد است از ظهور شریعت او اگر غیر از این میبود و الاغرض و مطلوب از حجت بودن او فوت میشود و زمانیکه بود مذهب آن کسانی که بامامت او قائل شده اقرار و اعتراف

کردن بر رسالت حضرت محمد بن عبدالله (ص) و عصمت او و بعد از او بحجّت بودن وصی او علی بن ابیطالب (ع) و بعد از او بحجّت شدن پدر او امام حسن (ع) و بعد از او امام حسین (ع) تا اینکه امر امامت برسد بحضرت حجّت بن الحسن (ع) مهدی منتظر علیه و علی ابائه الصلوة والسلام پس ثابت شد از این وجه رسالت حضرت محمد بن عبدالله (ص) و حجّت ناطق بودن هر یکی از ائمه معصومین (ع) در زمان خودشان تا اینکه برسد امامت و حجیت بحضرت قائم غایب منتظر علیه السلام و در سیرت ثابت میشود که مذهب حق و دین مرضی اله مذهب شیعه و دیانت اسلام صحیح عبارتست از دیانت اثنی عشریه نه غیر از آن زیرا که آن در این زمان مذهب حجّت عصر است و از او و از آباء طاهرین او ظاهر و منتشر گردیده و اگر مذهب او غیر از این میشد واجب میبود بر او اظهار آن و اشتهار آن و مشهور شدن آن مذهب از آن معدن حکمت و علم و ادب تا آنکه فوت نشود غرض مطلوب از حجّت ناطق بودن آنحضرت و تا آنکه نبوده باشد برای مردمان حجّت اقامه نمودن بر خداوند عالمیان و غیر از این از ادله سابقه پس بدرستی که حاصل گردید بمعرفت حضرت صاحب الزمان حجة بن الحسن (ع) معرفت حضرت رسول الله (ص) و اوصیاء بعد از او و پس از شناختن حجّت زمان احتیاج باقامه دلیل و برهان نیست زیرا که وجود او برای ما امامیه حجّت و برهانست بر دین ما و او است دلیل طاعت و تقوی و طریق عبادت و سیل هدایت در ما سوی.

## رفع اشکال و دفع اعتراض

پس اگر در ذهن تو خلجان نماید و در خاطر تو خطور کند که تو ثابت کردی وجوب حجّت ناطق را در کل اعصار و ازمنه من باب بودن او واسطه ظاهره در حفظ دیانت حقه و هادی آن در مواضع مشکله تا آنکه هلاک شود آنکه هلاک میشود از بینه و زنده شود آنکه زنده میشود از بینه برای آنکه نبوده باشد مردمان را دجّتی بخداوند عالمیان و برای آنکه خلاص شوند مردمان از حیرت و اختلاف و ازالتجاء بکتاب صامته و گفتن در آنها با رأیها و هواها و لازم نیاید در عالم دیانت هرج و مرج

در حالتیکه خلاصی از این مشکلات ممکن نمیشود با غیبت حجت ناطق و اختفاء و احتجاج او از مردمان بنوعیکه ممکن نباشد دیدن او و شنیدن از او و نیز مشاهده میشود در آنکسانیکه منسوب بدین اویند التجأ بکتاب صامه از علماء سابقه در حالتیکه اختلاف میکنند در استخراج احکام از روی اجتهاد و استنباط که موجب علم و یقین نیست و با خود گوئی که آیا جواب این مشکل و حل این معضل چه باشد در پیش علمای امامیه و فقهای اثنی عشریه؟

ما از طرف شیعیان امام زمان (ع) بر جمیع معترضین از اهل ادیان از این کلمات چنین جواب میدهم بحول الله و برکة حجة الله که خلاصی از این اختلاف تصویری منحصراً بظهور شخص امام و تجسم او در پیش چشم انام نیست بلکه با ظاهر شدن شرع و آیین او است هر چندیکه بوساطت نواب او باشد زیرا که مقصود کلمه او است نه شخص او و جسم او معلومست که حضرت موسی (ع) و عیسی (ع) و کذالك حضرت محمد مصطفی (ص) و اوصیاء او در زمان حضورشان هیچیک بشخصه در جمیع بلاد و قری حاضر نبودند بلکه دین و شرع خود را بواسطه نواب بمردمان میرسانیدند و همچنین است حجت غایب ما که هر چند خود آن بزرگوار از نظر ها غایب است ولیکن دین و شرع او ظاهر است و نواب او در جمیع بلاد حاضر که تأیید شدگانند از جانب او و مبلغان احکامند از طرف او و آنحضرت با ایشان تمام کرده است حجرتا بر اهل عالم پس بواسطه ایشان ظاهر کرده است هدایت و رشاد خود را زیرا که ایشان تبلیغ میکنند از جانب او بسوی مردم و دلالت مینمایند آنها را بر مصالح و مفاسد و بر آنچه در آنست بقای آنها در سعادت و در ترك آنها است اضمحلال آنها در شقاوت و ایشانند علمای امت که افضلند از انبیاء بنی اسرائیل و مداد ایشان افضلست از دماء شهداء قیام کننده اند بر احکام کتاب خدا و سنت رسول او (ص) از روی نصوص ائمه هدی در کتب اربعه و سایر کتب معتبره و عالمنند بر آنچه در آنها است از علوم دینی و احکام شرعیه و ایشانند برگزیدگان و انتخاب شدگان از شیعیان که مخصوص گشته اند بواسطه بودن از جانب آنحضرت برای ابلاغ احکام در میان او و رعیت او ایشان را در های علم و حاملان علم کرده بسوی مردمان و تربیت و تعلیم کرده آنها

را با دعای خود در حق آنها با مسدد بودن در نشر احکام پس آنها را علمای اعلام که ینابیع فیض و فضل اویند و محل ظهور امر و نهی و قول و فعل اویند و بالجمله هر چندیکه امام که حجت ناطق خداوند است خود بحکمت الهی از نظرها غایب است لکن غایب نیست نور او از پس احتجاب مانند نور آفتاب از پس سحاب و چطور میتوان گفت که غافل است از ایشان و حال آنکه نشان داده است بایشان حجتها و نایبان خود را و ظاهر فرموده بایشان شریعت خود را و رسانیده است بآنها اوامر و نواهی الهی را « ج را هم الله عن الاسلام خیر الجزاء » .

اکنون بیان میکنم اوصاف و اصناف نواب آنحضرت را در میان مردمان و تکلم میکنم در اختلافیکه ما بین آنها است بدانکه در اصول مذهب و رؤس مسایل در ما بین علمای اثنی عشریه اختلافی نیست و لکن در بعضی از مسائل راجعه بفروع و آنها در تعیین جزئیات آن اختلافست نه مانند اختلاف اهل انجیل که در اصول و فروع باهم مختلفند و بلکه نه مانند اختلاف اهل سنت که در صفات باری تعالی و همچنین در قدم و حدوث کلام الهی و کذالك در مسئله قضا و قدر و اختلافاتی که در فروع دارند بلکه اصول مذهب امامیه و همچنین رؤس مسائل فروعیه اینمذهب حق بواسطه نصوص ائمه اطهار سلام الله علیهم اجمعین که در کتب معتبره بتواتر و تظافر واردند از اختلاف مصون و محروس است و اختلافیکه با همدیگر دارند در جزئیات فروع است و منشأ آن تعارض اخبار است که علت آنرا در آتیه ذکر خواهیم کرد و از این جهة علمای حقه اثنی عشریه انرا الله برهانیم دو فرقه شده اند فقط در همان جزئیات که در واقع چندان محل اعتنا نیست و بیان اسباب آن این است که گروهی از علماء بعد از غیبت کبری گفتند چون در زمان غیبت عمده طریق و دایل بر تعیین احکام و تکالیف مؤمنین در غیر ضروریات منحصر است بکتاب و سنت و آنها محکومات دارد و متشابهات ناسخ دارد و منسوخ عام دارد و خاص و مطلق دارد و مقید پس از آنها علم و یقین حاصل نمیشود زیرا که هر دو ظنی الدلاله است و بعضی گفتند قرآن قطعی الصدور است لکن ظنی الدلاله است و اخبار غالباً ظنی الصدور است و قطعی الدلاله و معنای اینکلمات آنست که در صدور قرآن از شارع قطع حاصل است لکن دلالت

آیات آن در احکام و متعلقات آن محصل قطع و علم نیست بلکه آنچه حاصل میشود ظن است هر چند که ظن قوی باشد و متاخم بعلم بوده باشد باز باو اطلاق علم نتوان کرد و اخبار اگر چه در تعیین حکم صریحست لکن بودن آن از امام قطعی و یقینی نیست بلکه ظنی است اگر چه روای آن معتبر و موثق باشند و بالا جماع تکلیف باقیست و در صورت فقدان اسباب علم و غیبت حجة ناطق علیه السلام چاره جز عمل کردن بظن نیست و بنای عمل بظن را بچهار چیز گذاشتند اول کتاب (یعنی قرآن) دوم سنت (یعنی اخبار) سیم اجماع (یعنی اختیارات علمای سلف) چهارم عقل (یعنی استنباط عقلی بقراین شرعیه با مهارت در آن و معرفت اخبار ائمه (ع) و روای آن) و این جمع تأسیس اصول کرده خود را مجتهدین و اصولیین خواندند و تقلید عوام را واجب شناختند و احکام و فتاوی خود را در رساله های خود نوشته بدست ایشان دادند که از روی آنها عمل نمایند.

و جمعی دیگر از علمای امامیه مطلقا باب علم را مفتوح میدانند بجهة آنکه اخبار را قطعی الصدور میدانند و در اختلافات آنها با اخبار علاجیه رجوع میکنند مانند خبر خدما و افق القرآن و خدما خائف العامه و خدما اشتهرین اصحابك و علت اختلاف را رجوع بتقیة ائمه (ع) مینمایند از خلفای جور که بر حسب تقیه در بعض مقامات از ایشان صدور یافته و چون روای از این اختلافات سؤال کرده اند که بکدام يك عمل باید کرد در جواب فرموده اند هر کدام که موافق قرآنست و وقتیکه هر دو موافق قرآنست بهر کدام که مخالف اختیار عامه است و زمانیکه هر دو مخالف یا موافق عامه است بآنکه در میان اصحاب ائمه مشهور تر است و اگر هر دو مشهور باشد در اینصورت تخییر است بهر کدام عمل میتوان کرد و بعضی از اختلافات را محمول بر وجوب یکی و استحباب دیگری میکنند و اینگونه اختلافات را ائمه (ع) خودشان انداخته اند که شیعه بيك نحو شناخته نشوند و خبر نحن او قعنا الخلاف بين شيعتنا ناظر باینه معنی است.

و گویند در مذهب امامیه تکلیف بما لا یطاق نیست و بقای تکلیف با انسداد

باب علم تکلیف بما لا یطاق است و چون باجماع علماء و ضرورت دین تکلیف باقیست پس باب علم نیز مفتوح میباشد تا تکلیف بما لا یطاق نباشد لا یکنف الله نفساً الاوسعها و عمل بمظنه را حرام میدانند و با آیات مذمت ظن و غیرها استدلال میکنند بحرمت آن مانند قوله تعالی و لا تقف ما لیس لك به علم و قوله تعالی و ان الظن لا یغنی من الحق شیئاً و قوله تعالی و ان تطع اکثر من فی الارض یضلوك عن سبیل الله ان یتبعون الا الظن و ان هم الا یخرسون و گویند تعریف علم و فقه را تمام علماء باین نحو کرده اند الفقه هو العلم بالاحکام الشرعیة عن ادلتها التخصیلة پس بمحض ظن و عادت محقق نمیشود و آنها که باب علم را منسد میدانند باین مقالات برخی جواب داده اند که در کتب مفصله علم اصول مشروح است و در این رساله مختصر موقع تفصیل نیست.

و در نظر فقیر این موضوع چندان محل اعتناء و اعتبار نیست خاصه در این عصر که دشمنان دین از هر طرف هجوم آور شده اند بعلمت اینکه هر دو فرقه را عمل جز بنصوص قرآن و مفاد اخبار نیست و هر چه مذمت و تخطئه از فریقین در حق یکدیگر شده بی موقع است خداوند از همه عفو فرماید و در رحمت و رضوان خود جای دهد قدر و قیمت علماء ربانین نزد خداوند عظیمتر است از آنکه ماها تصور میکنیم و هرگز با آن خلوص نیت و صفای طویت که ایشان در راه دین زحمت کشیده اند محالست که حضرت حجت (ع) بایشان تأیید ننماید و در مواضع مشکله از ایشان بهر نحو است رفع اشکال فرماید چنانکه سید جزایری در انوار و مرحوم مجلسی در بحار بمقدس اردبیلی رضوان الله علیهم اسناد داده که قفل روضه امیر المؤمنین (ع) بروی او باز شد و او با آنحضرت سؤال و جواب کرد و در مسجد کوفه در باب بعضی مسائل گاهی بلا واسطه با حضرت صاحب الزمان (ع) سؤالات نموده و جوابها اخذ کرده و در حق جمعی از علماء اینگونه روایات وارد است از آنجمله است سید مرتضی علم الهدی که حضرت امیر المؤمنین (ع) همین لقب را باو داده و از آنجمله است شیخ مفید که خطای او را در یک مسئله اتفاقیه حضرت حجت تلقین آن سائل کرده که سائل می گوید جواب مسئله آنطور نیست که گفتم بلکه اینطور است و چون این قضیه بسمع



شیخ بزرگوار رسیدت ترك فتوی دادن نمود پس از حضرت حجت توقیعی بنام آن بزرگوار صادر شد که در مسند قضاوت خود برقرار باش هر وقت خطا کردی ما آنرا اصلاح خواهیم کرد پس شیخ بمسند قضاوت خود رجوع کرد و از آنجمله است شهید اول محمد بن مکی و علامه حلی و سید بحر العلوم و غیر هم که رسیدن تأییدات غیبی بهر يك از آنها در کتب علماء مسطور است و احدی از علماء انکار این نوع روایات را از ایشان نکرده و آیه و الذین جاهدوا فینا انهدینهم سبلنا مؤید این معنی است و هم چنین آیه افمن كان میتاً فاحیناه و جعلنا له نوراً یمشی به فی الناس و آیه و من یتق الله یجعل له مخرجاً و آیه ولی الذین امنوا ینخرجهم من الظلمات الی النور و آیه اما الذین امنوا بالله و اعتصموا به نسید خلهم فی رحمة منه و فضل و ینهدیهم الیه صراطاً مستقیماً و امثال این آیات تماماً دلیلند بر اینکه خداوند تعالی بواسطه حجت ناطق خود ایشان را از خطاء و لغزش نکه میدارد و فی نهج البلاغه عن علی امیر المؤمنین (ع) الی ان قال : استمسک من العری باوتقها و من الخیال با متنها فهو من الیقین علی مثل ضوء الشمس و فیہ ایضاً عنه (ع) قد احيى قلبه و امانت نفسه حتى رق جلیله و لطف غلیظه و برق له کثیر البرق فابان له الطريق و سلك به السیل و تدافته الابواب السلامة و دار الاقامة و فی حدیث النبوی (ع) لیس العلم بکثرة التعلیم انما هو نور الی یقذفه الله فی قلب من یرید ان ینهدیه و قال (ص) من اخلص لله اربعین صباحاً ظهرت ینایع الحکمة من قلبه علی لسانه و قال (ص) اتقوا من فراسة المؤمن فانه ینظر نور الله .

و احادیث در اینباب بسیار است پس کسیکه باینمقام محمود نائل شده چو وقت در را بروی او نبندند و او را در مشکلی فرو نمیکذارند و حتماً اینگونه اشخاص از جانب حجت ناطق ولی عصر عجل الله فرجه مؤید و مسدد میشوند و الا وجود آن بزرگوار عبث میگردد و چطور ممکنست که آنحضرت توجه خود را از علماء اطیاب که مروجین شریعت و آیین اویند قطع کند و از تسدید آنها غفلت نماید و حال آنکه او را بشیعیمان خالص خود نظر رحمت و شفقت است و بسا بمرضها و زخمهای ایشان بدست مبارک خود شفا داده و چه خود غفلت مینماید در حالتیکه اعتقاد امامیه این

است که هر روز ملائکه موکلین نامه اعمال شیعیانرا بآنحضرت نشان میدهند چنانکه در احتجاج طبرسی و در لؤلؤ البحرین نقل کرده که در سنه چهار صد و ده هجری از ناحیه مقدسه بافتخار شیخ مفید توقیعی در آمده و در آن توقیع میفرماید آنچه حاصل مضمون آن این است که ما محیطیم علما باخبار شما و هیچ چیز از اخبار شما بما مخفی نیست تا اینکه میفرماید بدرستیکه ما هیچوقت اهمال و غفلت نداریم از مراعات شما ها و فراموش نمیکنیم ذکر شما را یعنی دعا میکنیم در حق شما و اگر این نمیبود هر آینه نازل میشد بر شما بلای خداوند و هلاک میکرد شما را حمله اعداء خلاصه از اینگونه اخبار و مقولات که دلالت دارند بر توجهات و عنایات و فیوضات حضرت حجت (ع) در حق شیعیان عموماً و در حق علماء آنها خصوصاً بسیار است زیرا که لیاقت ایشان و همچنین توسلات ایشان بآنحضرت بیشتر است و اهمیت حفاظت جانب ایشان نیز از جهت حفاظت دین و ریاست ایشان بر مسلمین زیاد تر و از این است که طبقه علماء بیشتر از سایرین مشمول فیوضات و عنایات آن حضرت شده اند.

مع ذالک که در نظر فقیر مؤلف این رساله حتی الامکان عمل باخبار مرجحست بر عمل بظن و اقربست بتقوی از عمل برأی و استنباط و در نظر فقیر در بین اخبار اختلافی که غیر قابل علاج و محتاج باجتهاد و استنباط باشد ندارد و حقیقتاً اینقدرها که اصولیین در کتب اصول یا اصول فقه اطاله کرده اند تزییع وقت است هر گاه در عوض آن بنشر علوم ائمه (ع) راجع باخلاق مسلمین و راجع بحفظ دیانت مسلمین و راجع برد مذاهب باطله و راجع بترقیات دولت و ملت اسلام تألیفات نافع میگردند شاید بحال اسلام و مسلمین بیشتر نافع میافتاد و بلکه در نظر شارع مقدس اسلام و در نظر حضرت ولی عصر حجت خدا بیشتر محل قبول مییافت و بلکه بحکم ضرورت و اقتضاء تألیف اینگونه کتب نافع در این عصر بموجب اذا ظهر البدع فعلى العلم ان يظهر عامه و الا فعليه لعنة الله بدمه علماء فرض است و با وجود این فریضه از پی نوافل رفتن چقدر بی موقع است بلکه نوافل هم سهل است از پی کاری بی لزوم و زاید رفتن چقدر مستبعد است زیرا از تکاثر تألیف در اصول و شروح جز تششت و تشاجر

چیزی تولید نمیکند و برای طلاب و محصلین جز تضييع وقت و بالنتیجه حیرت چیزی حاصل نمیشود و اینقدر اجوط و احتیاط و اظهر و اقوی که در رسائل علمای عصر ما دیده میشود و تکالیف مسلمین را سنگینتر میکند و ایشان را بعسر و حرج دچار میکند و بلکه در بعضی بوسواس میکشد شاید از يك نقطه نظر از اطاله و افراط در کتب اصول است البته فقیر که منکر اصول نیست و بلکه بکلی منکر اجتهاد هم نیست زیرا که هر دو لابد منه است لکن انکار فقیر بر اطاله و افراط در کلام و اصول است و بر اجتهاد در امکان عمل بنص خبر منکر است و هذمتی که در بعضی از تألیفات مادر حق علماء گذشته راجع بعلمای بی عمل و عالم نمایان جاهلست که در این عصر مانند گرك در لباس میش ظاهر شده اند و مقصود از آن بیدار کردن مسلمین است که بآنها نگرند:

ای بسا ابلیس آدم رو که هست      پس بهر دستی نباید داد دست

از برون طعنه زند بر با یزید      وز درونش شرم میدارد یزید

و اما وجوب نائبان در جمیع اعصار مادامیکه آن حجت یالغه پردردگار بحکمت و خواست الهی در پرده خفا است و وجوب معرفت آنها پس بدانکه وجود ایشان در بین مردمان واجبست بجهة واضح کردن طرق شریعت و اتمام حجت از جانب آن امام زیرا که ما در سابق ثابت کردیم که در هر زمان و در هر عهد از برای خداوند در روی زمین حجت ناطق موجود است و او در این زمان از جهة حکمتها و سرهائیکه خداوند خود بآنها عالمست غیبت نموده هم چنانکه ائمه هدی از همین غیبت این امام قبل از آنکه این امام در عالم تولد نماید و قدم بعرضه این عالم گذارد خبر داده اند و این بزرگوار آن حجت ناطقست که خداوند او را پیشوا قرار داده است بتمام نوع بشر و صحیح نیست عمل هیچکس بدون اعتقاد بامامت و حجیت او و بدون اخذ بطریقه او و طریقه آباء و اجداد طاهرین او صلوات علیه و علیهم و برای او در این زمان نائبانست از جانب او از علمائی که عالمند بطریقه او و مطیعند بامر او و صائند بنفس خود و مبلغند از جانب او بمردمان آداب شریعت را و تکالیف الهی را و مصالح و مفاسدیرا که خداوند بواسطه رسول خود و اوصیاء او معین کرده است چنان مصالح

و مفاسدی که بقاء و فناء مردم بسته باطاعت و مخالفت آنها است و واضح کرده است با ایشان معروف را و بیان کرده است با ایشان منکر را *لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَ يُحْيِيَ مَنْ حَيَّ بِبَيِّنَةٍ* و ایشان را مسدود کرده از جهة علم و بیان احکام و بر ایشان سپرده رعایای خود را و با وجود ایشان تمام کرده بسایر مردم حجت خود را پس واضح شد که در این عصر حجت ناطقاً سفراء و مبلغین است از جانب او که کفایت کنندگانند از او در رسانیدن احکام و قوانین شرع او و در امر بمعروف و نهی از منکر و اگر در این زمان اتمام حجت نمیکرد با نایبان خود و اماناء خود لازم میآمد نقص در تدبیر رعیت خود و امیر بودن خود و این منافات دارد با عصمت او چرا که حجة بودن او با غیبت شخص مقدس او تمام نمیشود مگر با وجود نایبان و امینان و عصمت او مقتضی است که ترك نکند آنچه را که با آن تمام میشود توبیت او و کامل میگردد تدبیر او زیرا که وجود نایبان از جانب او تمام شدن حجت و ولایت و امارت او است و کامل گشتن هدایت و دلالت او است پس واجب شد وجود نایب و نماینده در بین مردم از جانب او تا آنکه نبوده باشد از برای مردمان حجتی بر امام زمان.

و دلیل دیگر آنکه با وجود بودن قرآن کلام خداوند و همچنین سایر کتب سماوی زمانیکه محتاج شد بر حافظی عالم که آنرا حفظ نماید از تغیر و تبدیل و مراد خداوند را از آن بمردمان بیان بکند پس چطور ممکنست که برای احادیث ائمه معصومین حافظ و عالم نباشد تا آنها را حفظ نماید از تأویل جاهلان و بیان بکند برای مؤمنان با وجود آنکه قرآن و سایر کتب آسمانی محکمتر است و تصرف در آن کمتر واقع میشود نسبت باحادیث و ظاهر اخبار پس چنانکه بخداوند واجبست حفظ کلام خود بنصب حجت ناطق بنحوی که سابقاً بیان شد همچنین واجبست بر امام حفظ احادیث یا نسبت آنها و علاقه آنها با قرآن با نصب کردن نواب از جانب خود.

و بعد از دانستن این - نائیباً بدان که نایبان آنحضرت واجبست کامل بودن آنها در بصارت و معرفت امور دین و علوم شریعت که مردم با آنها محتاجند و آن علوم سه علمست چنانکه در کافی در حدیث صحیح از حضرت رسول الله (ص) نقل شده که فرمود علم سه چیز است.

اول آیه محکمه یعنی علم معرفت خداوند و نبوت و امامت و معاد است .  
 دوم فریضه عادله یعنی حد وسط در بین افراط و تفریط و آن علم اخلاقست  
 که باید عالم از افراط و تفریط در اخلاق خود محفوظ باشد و مردم از او در این  
 عالم محفوظ باشند و حقیر فی الجملة از آن علم رادر کتاب تبصرة المؤمنین ذکر کرده است  
 سیم سنه قائمه یعنی آن علمی که عمل مردمان بآن مستمر است و آن علم بشرایع  
 و احکام آنها است و بعد از اینها سایر علوم پیرایه و فضیلت است .  
 و بعد از آنکه نائبان او صاحبان بصیرت شدند باید از قبل آنحضرت مؤید و  
 مسدد بشوند تا آنکه غرض و مقصود از نصب آنها فوت و هدر نشود و برای مردم  
 بر امام حجتی و عذری نباشد زیرا که ترك تأیید از او نقص است در تربیت او نسبت  
 برعیت خود و این منافی عصمت او است و بلکه با تأیید ایشان حجت او تمام میشود  
 و کفایت میدهد در اینمقام شهادت عقول بوجوب تأیید زیرا که ما می بینیم در اقطار  
 و امصار حمایت و تقویت صاحبان قدرت و اقتدار را از ملوک و سلاطین و حکام و امرا  
 و تجار و غیر هم بر نائبان و عاملان و گماشتگان خود پس چه گمان داری بحضرت  
 صاحب الامر (ع) که موکول شده باو صلاح معاد مردم و ترویج دین و شریعت جسدش  
 پس او سزاوارتر است بر تأیید نواب خود با علم و حکمت که معاد و دین با آنها  
 تمام میشود .

و بعد از این باز بدان که نایب امام و قائممقام او شناخته میشود با کمال عقل  
 و انصاف و عدالت و اینها محقق میشود با دو صفت یکی حکمت علمیه و آن قوتیست  
 قدسیه که صاحب خود را میرساند بر اصابه در معارف حقه و علوم دین و دیگری  
 حکمت عملیه و آن ملکه ایست که صاحب خود را میرساند بصلاح و سداد در احوال  
 و اعمال و شناخته میشود صاحب حکمت عملیه بحسن تصرفات او در همان علوم سه گانه  
 که در حدیث نبوی (ص) گذشت و حسن تصرف او معلوم میشود با الزام و اقناع کردن  
 او هر طایفه را از اهل سایر علوم و از اهل ادیان خارجه و با کفایت کردن او بمردمان  
 در آنچه بآن محتاجند از احکام عبادات و معاملات و اعتقادات و آداب و اخلاق پس

دانستن همه اینها بطور لایق دلیل و علامت میشود بر اینکه او نایب امام است و از جانب او مسدد و مؤید است و معلوم میشود ایضاً باینکه حسن تصرف او در علوم سه گانه مذکوره بیشتر از اندازه سعی و کسب او است که در اینوقت استدلال میشود از آن باینکه خلوص نیت و صدق ارادت او را لایق فضل خداوند و تسدید مولای خود کرده است و بعضی اشخاص هست که این علوم در آنها حاصل میشود با کسب و تحصیل با تکلف فوق العاده بدون اخلاص از خود و بغیر از تأیید از مولای خود پس در اینصورت اشتباه میشود امر او بر عوام و گمان میکنند معلومات کسی او را تأییدی و تسدید از جانب امام (ع) و حال آنکه چنین نیست و اینگونه تعلیمات از قبیل صنع و صنعت است که مثل اهل صنایع باجد و جهد خود را بآن مقام رسانیده پس فرق است در مابین مؤید و متکلف مانند مرزوق بدون کسب و مرزوق با کسب جد و جهد و تشخیص در بین این دو نفر عالم لازم است هر چند که از امور صعب و دشوار است و از عوام هر که هلاک شده در این وادی است و اگر تو بادقت و تحقیق ملاحظه بکنی هر آینه نیابی عالم حقیقی و دانای واقعی و نایب امام را در میان علماء و ملبسین با لباس آنها مگر اندکی بلکه اقل قلبی از آنها و از این است که صاحب شرع فرموده عالم مثل کبریت احمر وجودش نادر است پس شخص را لازمست که با دل صاف و خالی از عناد در مقام شناخت و تحصیل عالم واقعی و حقیقی بوده و از خداوند در این مقام طلب توفیق نماید و بآنمه هدی (ع) توسل جوید تا بمرام و مقصد نایل گردد انشاء الله.

و اما حکمت عملیه که بودن آن در عالم ربانی لازمست پس معلوم میشود باستقامت او در عمل با آداب شرعیه و ملازمت او با اخلاق مرضیه بنحوی که در علوم ثلاثه مذکوره بیان آن گذشت مانند زهد او در دنیا و میل و رغبت او بعقبی و مانند اجتناب او از امور قبیحه و هوای نفس و اهتمام او باعمال حسنه از برای تحصیل ثوابت اخروی و جد و جهد او در ترویج شعائر دین و رونق سنن سید المرسلین (ع) و ائمه طاهرین (ع) و اینها در او معلوم میشود با کثرت مجالست و مصاحبت با نظر و ملاحظه باطنی با آداب و اخلاق و عادات و اطوار و طریقه و شیمه او پس وقتی که علم و معرفت حاصل شد بحکومت عقل او بر نفس و هوای او و تبعیت او بر اوامر و نواهی مولای

خود واجب میشود اطاعت او و متبوع میشود اوامر و نواهی او مانند اطاعت امام زمان (ع) که فرموده اند *الراد علیهم کالراد علینا* ردکننده برایشان مانند ردکننده است بر ما.

## فصل ششم در وجوب معرفت نواب امام (ع)

در این زمان و لزوم تمکین و تسلیم بر ایشان

پس بدان و آگاه باش تا در آخرت ندامت نبری و انگشت حسرت نگزی وقتی که شناختی تو نایبان امام زمان خود را و دانستی اوصاف ایشان را و یافتی ایشان را ملازم حکمت علمیه و عملیه موافق احکام شرعیه و آداب و سنن محمدیه (ص) پس بدان بدرستی که هر کس اهل معرفت و علم باشد و نظر بکند بر این عالم و تدبیر و تفکر نماید در آن هر آینه می بیند این عالم را که هر چه در او است از محسوس و ملموس دو قسم است یکی اجسام ذات طباع و دیگری ارواح ذات عقول و چون دقت بکند در هر يك از این دو قسمت پس می بیند که اجسام بالطبیعه محکومند بر جوع هر جزء بکل خود و هر فرع باصل خود چنانکه این امر ظاهر و محسوس است در اجزاء عناصر «کلشیئی یرجع الی اصله» هر شیئی رجوع میکند بسوی اصل خود و هر جزء عود میکند بطرف کل خود و نیز می بیند که ارواح نیز بحکم *الجنس الی الجنس یمیل حسب المجانسه* هر جزئی طالب پیوند و اتصال است بکلی خود: هر چه بینی کاندرا این ارض و سماست جنس خود را همچو گاه و کهر باست چنانکه این معنی در *سلوک اهل دنیا* واضح و روشن است که همواره ضعیف تابع اقویاء است و جزئیها تابع کلها و باز شبهه نیست در نزد اهل علم و خرد در اینکه اصل و اساس آنچه انسانیت بآن قائم است و با آن حاصل همان عقل و دانش او است که منبع آن قوه متفکره و تمیز و تشخیص و مفتاح آن نطق و بیانست و کمال عقل حاصل نمیشود مگر با انضمام آن با دو صفت علمیه و عملیه که ذکر آنها گذشت پس وقتی که نظر کننده اینها را بتحت نظر در آورد و تفکر و تعمقی بسزا نمود هر آینه مکشوف میافتد بر او که انسان کلی شدن موقوف بکمال عقل است و آن جز با اجتماع عقل با حکمت علمیه

و عملیه صورت نیندد و نیز معرفت میرساند بر این که تبعیت هر عقول جزئی بر عقل کلی واجب و لازم افتاده و مراد از حجیت عقل همان عقل کامل است نه هر عقول ناقصه و تکلیف عقول جزء و ناقصه رجوعست بر عقل کل و تبعیت است بر آن در هر چیزی که اعتقاد می کند در دینداری از جهت علم و عمل تا آن که در امن باشد از خطاه و زلل و منتفع گردد از نتایج آنها در دنیا و آخرت و از اینجا پی توان برد که در علم شریعت و معارف الهیه بصیرت و حقیقت حاصل نمیشود در این زمان مگر بر رجوع بنواب و نمایندگان امام زمان زیرا که آنها کلی هستند بالنسبه بر عوام و نایب امام کامل است و عقل او کلی و عوام ناقصست و عقل او جزئی همچنانکه کلی نایبان امام خود امام است و عقل ایشان نسبت بعقل امام ناقص است و جزئی و چنانکه نایب رجوع میکند بامام هم چنین عوام باید رجوع کند بنایب امام (ع) و کلی ائمه (ع) رسولخدا است (ص) و مرجع آنها آنحضرتست و کلی رسولخدا (ص) حضرت رب العزة است چنانکه در آیات شریفه فرموده و ان الی ربك المتهی قل انما الهدی هدی الله و انما امرنا لنسلم لرب العالمین پس چنانکه مرجع حضرت موسی (ع) و عیسی (ع) و رسولخدا (ص) و سایر پیغمبران خداوند متعالست هم چنین مرجع تمام اوصیاء و ائمه رسولان اویند که سید انبیاء رئیس و پیشرو آنها است و چنانکه مرجع جمیع نایبان اوصیاء و ائمه اند هم چنین مرجع کل عوام الناس نایبان امام است از جهة وجوب تبعیت هر جزئی بکلی خود و لزوم رجوع هر ناقص بر کامل و تام از خود پس دلیل عقلی قائم شد بر وجوب رجوع عوام بر نایبان امام در علم و عمل بآداب شریعت و برهان وجدانی شهادت نمود بر لزوم تبعیت جزئی بکلی و رجوع فرع بر اصل و بعد از دلیل عقلی و برهان حسی در اینمقام احتیاج بدلیل نقلی نماند اگر چه در اینمقام از آنها بسیار است و جمله از آنها را در صراط السوی ذکر کردم لکن در اینجا بعد از آن که مسئله از ضروریات عقلیه و طبیعت شد حاجت بشواهد و بینه از اخبار و احادیث نماند.

اکنون گوشدار و اینمطلب را نیز بدان بدرستی که تکلیف بر طاعت خداوند عین تکلیف بر طاعت حجت ناطق است و بر تبعیت او است زیرا که تکلیف بر طاعت



خداوند عین تکلیف بر طاعت رسول او است از جهة اینکه طاعت رسول خدا (ص) طاعت خداوند است و طاعت خداوند طاعت رسول او است بعلمت اینکه طاعت خداوند نمی شود بدون اطاعت رسول خدا و همچنین است اطاعت امام و حجت ناطق زمان نسبت باطاعت رسول خدا (ص) زیرا که اطاعت رسول خدا نمیشود بدون اطاعت امام و هکذا اطاعت نایبان امام در زمان غیبت او نسبت بطاعت او از جهة اینکه اطاعت نایب اطاعت امام است و اطاعت او اطاعت نایب او است بعلمت اینکه طاعت امام نمیشود بدون طاعت نایب او در زمان حضور او و در زمان غیبت او از جهة عدم کفایت کتاب صامت از حجت ناطق چنانکه سابقاً ذکر شد.

پس وقتی که طاعت امام در طاعت نایب او شد و طاعت نایب از طاعت منوب عنه منفک نشد بنابراین رد کردن بر نایب رد بر خود امام است و رد بر امام رد بر رسول خدا است و رد بر او رد بر خداوند است و رد بخداوند در مرتبه شرکست بر خداوند چنانکه در حدیث ابن حنظله است.

پس از این دلیل عقلی و برهان وجدانی معلوم شد که رجوع کردن عوام بر نایبان حجت ناطق و امام زمان از ضروریاتست و عمل عوام الناس بدون اخذ آن از نایب امام باطل و لغو است و درست و صحیح نیست و منکر این منکر بدیهیات و انکار این انکار ضروریاتست و لکن اکثر مردمان از این غافلند و بیشتر خلق از حکم عقل معرضند و اکثرهم لایعلمون و اکثرهم لایعقلون و اکثرهم لایفقهون در آیات بر این شاهد است.

پس از آنچه ذکر شد ثابت گردید که کمال دین و تمام نعمت بوجوب تسلیم بر حجت ناطق است و لزوم رجوع بر نایب حجت خداوند است در علم و عمل و بلکه نایب بودن او از قبل امام با این است و بدون این نیابت تمام نمیشود و معنی پیدا نمیکند زیرا که شبهه نیست در اینکه مقتضای حجت بودن امام و مقتضای عصمت او و حکمت او و رئیس شدن او از جانب خالق و جوب عمل کردن بقول نایب او است و بلکه مقتضای وحدت و حکمت و کمال ربوبیت خداوند عمل بقول نایب امامست چنانکه معلوم شد که قول نایب امام قول امام و قول امام قول رسول و قول رسول قول

خداوند عالم است پس واضح شد که حجت امام در این زمان در میان آنان همان نایب او است و دلیل و برهان بر دین و شریعت و معرفت خداوند و رسول او و امام منحصر است بمعرفت نایب امام و رجوع با او و او است طریق طاعت و سیل معرفت و هدی و با او شناخته میشود خداوند و رسول او (ص) و با او دانسته میگردد کتاب صامت او و احکام دین او و با او علم حاصل شود بر ملائکه و انبیاء و اولیاء و حجتهای او و با او عبادت میکند عبادت کنندگان و شکر نماید شکر نمایندگان و او است راه هدایت بر جمیع معارف و آداب دینی و طریق معرفت با احکام حقیقه و اخلاق مرضیه و بر کلیه مصالح و مفاسد عبادیه و این نیابت در بیان احکام و ذکر مسائل حلال و حرامست و در فصل خصومت و قضاء و افتاء در میان مردمانست و اما واسطه بودن وجود امام بر نزول خیرها و برکتها و کشف شدن غمها و همها و بر آورده شدن حاجتها و رفع مصائب و غیر از اینها پس این مقام امام نیابت بردار نیست زیرا که خود امام حاضر است در آنها هر چندی که غائب از ماها است و در بین ظهور و غیبت در این واسطه بودن آنحضرت فرق نیست تمام شد این رساله بدست مؤلف آن در روز نهم از دهه

اول از ماه سیم از سال سیم از عشره چهارم از صد چهارم از هزار دوم

از هجرت نبوی صلی الله علیه و آله

و الحمد لله علی ذالك و له الحمد فی كل حال

و فی جمیع الاحوال

لقد وضح الطريق لمن ارادا      ولكن این من ترك العنادا

## فهرست کتاب عروة الوثقی

مقدمه و سبب تألیف کتاب

- جواب کلی از ایرادات پادری نصرانی که در رد مذهب اسلام نوشته
- ۵ فصل اول - در بیان معرفت باری تعالی که اصل و اساس جمیع معارف و کلید کلیه علوم و فضایلست و بیان آثار واجب الوجود و عالم امکان
- ۹ فصل دوم - در اثبات وجود حجت ناطق در هر زمان و وجوب معرفت آن بر هر انسان
- ۱۳ فصل سوم - در اینکه حجت ناطق باید معصوم باشد از خطاه و زلل و عالم باشد بجمیع آنچه مردمان بون محتاجند در علم دین
- ۱۷ فصل چهارم - در اینکه بر حجت ناطق واجب است تبلیغ احکام و تسدید انام خود بنفسه و یا بواسطه نایب خود
- ۲۰ فصل پنجم - در بیان معرفت حجت ناطق و طریق معرفت نواب او
- ۲۴ دفع اشکال و رفع اعتراض
- ۲۸ فصل ششم - وجوب رجوع مردمان در این زمان بر نائبان او و بیان چهار مرتبه ایشان و ذکر محل نیابت از امام (ع)
- ۳۹